

روان

۲

رشد



مادنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
داشتن آموزان دوره متوسطه دوم
دوره سی و سوم / آبان ماه ۱۳۹۶
شماره پی در پی ۲۷۷ / ۴۸ صفحه / ۱۱۰۰۰ ریال

شناکن مرا

تخته سیا

دنیای مکانیکی

تخم مرغ دزد

دست دوم

جنایت و مکافات



یا مَن فی البحار عجائبه
ای آن که شگفتی هایش در دریاهاست
دعای جوشن کبیر

عروس‌های دریایی که در شاخهٔ مرجانیان طبقه‌بندی
می‌شوند از نظر شکل و اندازه، ظاهر متنوعی دارند و در
تمام اقیانوس‌ها می‌توان گونه‌ای از این جاندار یافت.

روشنه جوان

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره سی و سوم / آبان ماه ۱۳۹۶ / شماره بی درپی ۲۷۷
e-mail: javan@roshdmag.ir



کتابخوانی در روزگار اینترنت

آیا در روزگار اینترنت، هنوز هم کسی کتاب و مجله چاپی می‌خواند؟ خب معلوم است، بله. همین خود شما که دارید این نوشته را می‌خوانید.

درست است که استفاده از کتاب‌های الکترونیکی (Ebook) و صوتی روز به روز در حال افزایش است، اما همچنان کتاب‌های چاپی بیشترین سهم را در سبد مطالعه ما دارند. پژوهشی که مرکز تحقیقات «پیو» (Pew) در این زمینه انجام داده، نشان می‌دهد که در حال حاضر ۶۰ درصد کتاب‌ها چاپی، ۲۵ درصد الکترونیکی و ۱۵ درصد صوتی هستند. شرکت‌کنندگان در این پژوهش، مهم‌ترین دلیل گرایش به کتاب الکترونیکی را سرعت بالای دسترسی و راحتی حمل آن اعلام کرده‌اند.

این دو دلیل ساده روز به روز آدم‌های بیشتری را قلقلک می‌دهد تا کتاب‌ها و مجله‌های چاپی را کنار بگذارند و به سراغ نسخه‌های الکترونیکی بروند.

به نظر من که اصلاً جای نگرانی نیست. مهم مطالعه و کتابخوانی است. حالا چه فرقی می‌کند کلماتی که می‌خوانیم، پیکسل‌های رنگی صفحه «تبلت» باشند یا جوهر خشک شده روی کاغذ. راستش نگرانی من چیز دیگری است. اینکه آیا گسترش اینترنت به صورت کلی به مطالعه و کتابخوانی هم ضربه زده است؟ مثلاً آیا می‌توانیم بگوییم که اگر تلفن همراه و تبلت در اختیار ما نبود، در مجموع وقتمان را کمتر تلف می‌کردیم و بیشتر کتاب می‌خواندیم؟ حالا چه کتاب چاپی و چه غیرچاپی.

برای دانستن جواب این پرسش، ابتدا باید بدانیم که ما به چه دلایلی کتاب می‌خوانیم؟ پژوهش‌ها نشان می‌دهند که کتابخوانی سه دلیل اصلی دارد:

۱. آموختن و کسب اطلاعات تازه
۲. رها شدن از واقعیت و غرق شدن در خیال
۳. سرگرمی.

دنیای دیجیتال سرگرمی‌های جذابی برای ما فراهم کرده است و خیلی از کسانی که در گذشته برای سرگرم شدن کتاب می‌خواندند، ترجیح می‌دهند وقتشان را در فضای مجازی بگذرانند یا مشغول بازی‌های رایانه‌ای شوند. به این ترتیب بخشی از مشتریان کتابخوانی (با انگیزه، سرگرمی و خیال‌پردازی) به دنیای دیجیتال کوچ کرده‌اند. بعضی از افراد هم به همین دلایل به طور کلی کتاب را کنار گذاشته‌اند. غافل از اینکه سرگرمی‌های رایانه‌ای هر قدر هم که جذاب باشند، جایگزین جنبه اطلاعات‌دهنده و آگاهی‌بخش کتاب‌ها نمی‌شوند.

دوست دارم نظر شما را هم در این زمینه بدانم. انتخاب شما چیست؟ ما تلاش کرده‌ایم که در مجله رشد جوان مطالب متنوعی فراهم شود. مطالبی که به هر سه جنبه مطالعه مربوط باشد. آیا از محتوای مجله راضی هستید؟ جای چه مطالبی را در آن خالی می‌بینید؟

سیدامیر سادات موسوی



۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹



مدیرمسئول: محمد ناصری
شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا): علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی، سیدکمال شهابلو، کاظم تلایی، شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی، افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب و محبت‌الله همتی

دبیر مجله: سیدامیر سادات موسوی
دستیار دبیر: مریم سعیدخواه
طراح گرافیک: وهب رامزی
ویراستار: بهروز راستانی

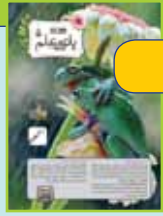
شمارگان: ۹۰۰۰۰ نسخه
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶ - ۸۸۳۰۱۴۲۸
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹
فضای مجازی: @iRoshd
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران- صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲
www.roshdmag.ir

فهرست

- ۲ این روزها
- ۴ جوان پهلوان
- ۶ روی پرده
- ۸ ای ایران

- ۱۰ هنرستان
- ۱۲ خانه پوشالی
- ۱۴ گپ
- ۱۶ علامت سؤال
- ۱۸ نقشه راه

- ۱۹ باتوق ادبیات
- ۲۹ باتوق علم
- ۳۹ باتوق طنز
- ۴۶ خوراک مغز
- ۴۸ رسیده‌ها و Call‌ها





وفات پیامبر اسلام (ص)

خداوند می‌فرماید: خشم من شدت می‌یابد، بر کسی که به فردی ستم کند که جز من یآوری ندارد (بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۱۱).



شهید فهمیده

حسین فهمیده در قم به دنیا آمد و تا کلاس چهارم دبستان را در این شهر گذراند. بعد از آن با خانواده‌اش به کرج نقل مکان کردند و قصه‌اشنایی او با بسیج، عضویتش در آن و سپس رفتنش به جبهه از این شهر آغاز شد. نقل است که چون محمدحسین سن کمی داشت و با رفتنش به جبهه مخالف بودند، او یک روز بی‌خبر و به بهانه خرید نان از خانه بیرون رفت، خودش را به جبهه رساند و هرگز به خانه برنگشت. به دوستش گفته بود، سه روز بعد از اینکه او به جنوب رفت، به خانواده‌اش خبر دهد که او به کجا رفته است.

شهادت امام رضا (ع)



امام رضا (ع) در اوایل قرن سوم قمری در ده «سناباد» در خراسان به شهادت رسیدند. از زمان شهادت ایشان تا تقریباً یک قرن بعد از آن، سناباد به همین نام شناخته می‌شد. اما کم‌کم این ده «مشهدالرضا» نامیده شد. یعنی شهر مشهد از ده سناباد پدید آمده است.

نام مشهد برای اولین بار در اواخر قرن سوم قمری در کتاب «عیون اخبارالرضا» اثر ابن بابویه قمی آمده است و بعد از آن کسانی مثل ابن حوقل، ابوالفضل بیهقی و... از مشهد، مشهدالرضا، مشهد مقدس و... در کتاب‌هایشان استفاده کرده‌اند.

«مشهد» اسم مکان است و یعنی «محل شهادت». این خطه - طبعاً - به خاطر اینکه محل شهادت امام رضا (ع) بوده است، «مشهد» خوانده می‌شود.

به درستی مشخص نیست، اولین ضریح مقبره امام رضا (ع) کی ساخته شد، اما بعضی معتقدند اولین ضریح در دوره تیموریان و بعضی معتقدند در روزگار شاه اسماعیل صفوی نصب شده است.

اولین گنبد حرم امام رضا (ع) را سلطان سنجر سلجوقی در اوایل قرن ششم قمری ساخت و بعدها این گنبد بارها بازسازی و تعمیر شد.



مناسبت‌های آبان

۴ آبان / اعتراض امام خمینی (ره) به کاپیتولاسیون

۸ آبان / شهادت محمدحسین فهمیده
روز بسیج دانش‌آموزی و روز پدافند غیر عامل

۱۳ آبان / روز دانش‌آموز

۱۸ آبان / اربعین حسینی

۲۴ آبان / روز کتاب و کتابخوانی
و بزرگداشت علامه طباطبائی

۲۶ آبان / رحلت پیامبر اکرم (ص) و شهادت امام حسن مجتبی (ع)

۲۸ آبان / شهادت امام رضا (ع)

بیستم صفر، چهارم امام حسین(ع) و روز اربعین است. در تاریخ از این روز به عنوان روز بازگشت اهل بیت امام از شام به مدینه یاد می‌شود. اما در زمان حال، اتفاق دیگری این روز را نزد مسلمانان پررنگ کرده است؛ پیاده‌روی اربعین به سمت کربلا که بزرگترین گردهمایی سالانه مسلمانان شمرده می‌شود.

روز دانش آموز



۱۳ آبان ۱۳۴۳

امام را به خاطر سخنرانی‌شان درباره «کاپیتولاسیون» دستگیر و تبعید کردند. امام ۱۴ سال بعد و در بهمن ۵۷ به ایران برگشتند.

۱۳ آبان ۱۳۵۷

دانش آموزان به دانشجویان و دیگر مردم پیوستند و در دانشگاه تهران علیه حکومت وقت تجمع کردند. با ورود نیروهای حکومتی به دانشگاه، ده‌ها نفر شهید و مجروح شدند.

۱۳ آبان ۱۳۵۸

دانشجویان دانشگاه‌های کشور با هدف وادار کردن آمریکا به تحویل شاه و بازگرداندن اموال ملت ایران، به سوی سفارت آمریکا سرازیر شدند و آنجا را تسخیر کردند. قطع روابط سیاسی ایران و آمریکا به دنبال این اتفاق رخ داد.

اعتراض امام خمینی(ره) به کاپیتولاسیون

امام هوشمندانه تاریخ ۴ آبان را برای اعتراض به کاپیتولاسیون انتخاب کردند. این روز مصادف بود با تولد محمدرضا پهلوی و هر ساله جشن‌هایی به این مناسبت برگزار می‌شد. سال ۱۳۴۳ هم قرار بود در این روز جشن بگیرند و شیرینی پخش کنند. به این خاطر امام آن روز را عزای عمومی اعلام کردند و در سخنرانی‌شان گفتند: «انالله و انا الیه راجعون. من تأثیرات قلبی خودم را نمی‌توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است! این چند روزی که مسائل اخیر ایران را شنیده‌ام، خوابم کم شده، ناراحت هستم، قلبم در فشار است! با تأثیرات قلبی روزشماری می‌کنم که چه وقت مرگ پیش بیاید.

ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کرده‌اند. عزا کردند و دسته‌جمعی رقصیدند. ما را فروختند، استقلال ما را فروختند. اگر من به جای این‌ها بودم، این چراغانی‌ها را منع می‌کردم، می‌گفتم بیرق سیاه بالای سر خانه‌ها بزنند. چادر سیاه بالا ببرند. عزت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت، عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند. قانونی در مجلس بردند... که اگر یک خادم آمریکایی، اگر یک آشپز آمریکایی، مرجع تقلید شما را وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد! دادگاه‌های ایران حق ندارند محاکمه کنند! بازپرسی کنند! باید برود آمریکا! آنجا در آمریکا ارباب‌ها تکلیف را معین کنند!

سخنرانی امام تأثیر شگرفی میان مردم داشت.



ورزش شماره یک



پس از رقابت‌های جهانی توکیو، جهان‌بخت به انگلستان رفت و به تحصیل پرداخت و موفق شد مدرک مهندسی مکانیک را از آنجا اخذ کند. اولین طلایی کشتی ایران در ۳۷ سالگی دچار بیماری مهلک یرقان شد. در سال ۱۳۴۹ حالش به شدت وخیم شد و پزشکان صلاح دیدند که ادامه معالجات او در خارج از کشور صورت پذیرد. پیکر او به لندن منتقل شد، اما مداوا و معالجات یک ماهه هم فایده‌ای نداشت و در تاریخ ۲۸ اردیبهشت سال ۱۳۴۹، اولین طلایی ایران در مسابقات جهانی از دنیا رفت. توفیق از جمله اولین ورزشکاران تحصیل‌کرده کشورمان بود که در سطح جهان به شهرت دست یافت.

کشتی ورزش شماره یک ایران و رشته‌ای است که بیشترین افتخارات کشورمان در مسابقات جهانی و المپیک در این رشته نصیب ورزشکاران ما شده است. اما اولین طلای ایران چه زمانی برای کشورمان به ارمغان آمد؟ ایران از سال ۱۹۴۸ در مسابقات بین‌المللی کشتی شرکت کرد. شش سال گذشت و با وجود مدال‌های زیاد ورزشکاران ایران، کشورمان موفق به کسب طلای جهانی نشد. تا اینکه در رقابت‌های سال ۱۹۵۴ توکیو (ژاپن)، توفیق جهان‌بخت دست به کاری بی‌سابقه زد.

توفیق ۲۳ ساله، دو سال قبل از آن در «المپیک هلسینکی» موفق به دریافت مدال برنز وزن ۶۷ کیلوگرم شد. اما در مسابقات جهانی توکیو نخستین مدال طلای تاریخ کشتی ایران از این رقابت‌ها را به چنگ آورد و بالاتر از او له آن‌درب‌رگ (قهرمان المپیک) و گالاردزه، بر سکوی نخست جهان ایستاد.

جهانبخت متولد ۱۳۱۰ در شهر سراب بود و در خردسالی به همراه خانواده به تهران مهاجرت کردند. او در دبستان رودکی تهران تحصیل می‌کرد. معلم ورزش این مدرسه کیومرث ابوالملوکی بود که استعداد توفیق را در کشتی کشف کرد و از آن به بعد توفیق به کشتی روی آورد.

در یکی از بعدازظهرهای آفتابی سال ۱۹۵۴ «جو مارتین»، پلیس پیر شهر «لوئیزیول»، پسرک لاغراندازی را دید که رو به دیوار و بی‌حرکت ایستاده و فقط صدای هق‌هق گریه‌اش نشان می‌دهد که چه اندوه بزرگی در دل دارد. این پسر «کاسیوس مارسیلیوس کلی» بود. بچه یکه‌بزن و مقتدر محله، زار زار گریه می‌کرد و این گریه بدان دلیل بود که دوچرخه زیبایی را که پدرش دو روز پیش برای او خریده بود، دزدیده بودند!

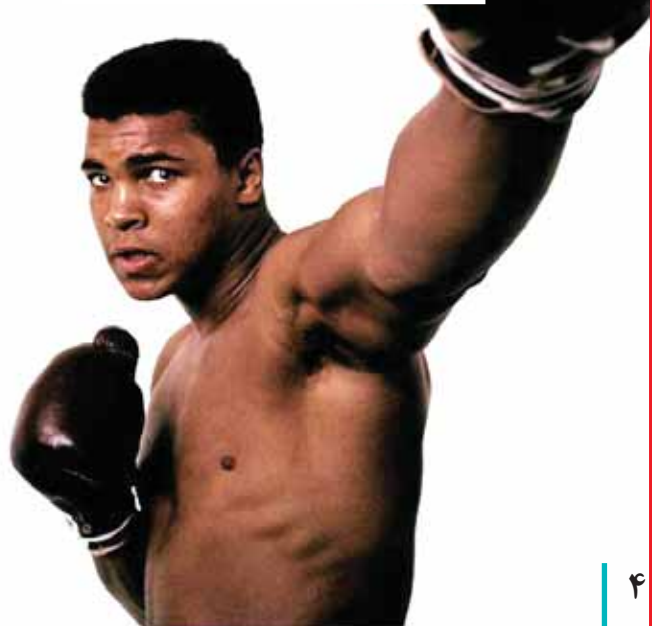
کاسیوس به محض شنیدن صدای جو به سوی او برگشت و با خشم فریاد زد: «جو! مطمئن باش اگر سارق دوچرخه‌ام را پیدا کنم، او را می‌کشم.» پلیس پیر در پاسخ او گفت: «بسیار خب! کاسیوس، حتماً این کار را بکن... ولی دوست جوان، قبل از آنکه هر متجاوزی را بکشی، باید راه و روش جنگیدن را بیاموزی. مگر اتکای تو به دستان و مشت‌هایت نیست. خب اگر این‌طور است، آزمایش کن تا مطمئن شوی می‌توانی از آن‌ها مدد بگیری. اصلاً آیا طرز به‌کار بردن آن‌ها را به خوبی می‌دانی؟»

ماندگارترین نام تاریخ مشت‌زنی به همین شکل ظاهراً ساده وارد دنیای مشت‌زنی شد. او پس از چند سال به‌عنوان برترین بوکسور سنگین‌وزن ایالات متحده راهی المپیک شد و قهرمانی بازی‌های ۱۹۶۰ را از آن خود ساخت. از آن به بعد، کلی به مرد شماره یک بوکس جهان تبدیل شد.

اما شهرت و قهرمانی سبب نشد که او جنبه‌های انسانی زندگی را فراموش کند. کلی پس از قهرمانی جهان، در سال ۱۹۶۴ مسلمان شد و نام محمد و نام‌خانوادگی علی را برای خود برگزید. او زمانی که دولت آمریکا به کشور ویتنام حمله کرد، حاضر نشد به‌عنوان سرباز در این جنگ شرکت کند. همین امر سبب شد که عنوان قهرمانی وی پس گرفته شود.

او برای اعتراض به تبعیض نژادی در آمریکا، مدال طلای المپیک خود را به رودخانه اوهایو افکند و گفت: «تا روزی که تبعیض در کشورم وجود داشته باشد، این مدال هیچ ارزشی ندارد.» این‌ها عواملی بودند که نام علی را به‌عنوان یکی از محبوب‌ترین ورزشکاران تاریخ ماندگار کردند؛ عواملی مهم‌تر از قهرمانی در المپیک و مسابقات جهانی.

طلای ابدیده





انسان برای سالم بودن و زندگی سالم به خواب نیاز دارد. کارشناسان می‌گویند: هشت ساعت خواب شبانه، یعنی معادل یک سوم شبانه‌روز برای همه لازم است. اما آیا هر جا و به هر شکلی می‌توان خوابید؟

خوب بخوابید!



خوابیدن با چند بالش: برای داشتن خوابی راحت بهترین کار استفاده از چند بالش است. افرادی که به پشت می‌خوابند، می‌توانند کوسن کوچکی زیر گودی کمرشان بگذارند. قراردادن یک بالش کوچک دیگر زیر ران‌ها برای افرادی که به پشت می‌خوابند، باعث حمایت بیشتر از مفاصلشان خواهد شد. افرادی که به پهلو می‌خوابند، باید بالش کوچکی بین زانوهایشان بگذارند.



خوابیدن به پهلو، دست‌ها در راستای بدن: خوابیدن به پهلو برای ستون فقرات مفید است. خوابیدن به پهلو و قراردادن دست‌ها در راستای بدن باعث می‌شود، ستون فقرات در حالت طبیعی خود قرار داشته باشد. به این ترتیب باعث کاهش کمردرد و گردن‌درد می‌شود. به عقیده متخصصان، خوابیدن به پهلو و همچنین استفاده از بالشی کوچک بین زانوهای می‌تواند از فشار زیاد به مهره‌های کمر و نیز عضلات و رشته‌های عصبی متصل به ستون فقرات بکاهد.



وضعیت جنینی: این وضعیت مانند وضعیت قرارگیری جنین در شکم مادر است. در وضعیت جنینی، فرد به پهلو دراز می‌کشد، در حالی که پاها را به داخل شکم جمع می‌کند، چانه را به بازوها نزدیک و دست‌ها را خم می‌کند. بیشتر افراد به این صورت می‌خوابند و وضعیت نسبتاً راحتی در نظر گرفته می‌شود. اما وضعیت خواب جنینی باعث کمردرد و گردن‌درد می‌شود. علاوه بر این، خمیدگی بدن به سمت پایین مانع از تنفس عمیق خواهد شد.



خوابیدن به روی شکم: خوابیدن به روی شکم به سلامتی‌تان آسیب می‌زند. سعی کنید هرگز در این وضعیت نخوابید. این وضعیت خوابیدن باعث کمردرد، و گردن‌درد و چین و چروک پوست صورت می‌شود.



خوابیدن به پشت، دست‌ها در راستای بدن: خوابیدن به پشت در حالی که دست‌ها در کنار بدن قرار داشته باشد، بهترین وضعیت خواب برای سلامت است. این نحوه خوابیدن برای ستون فقرات و گردن خوب است. البته باید حواستان باشد از بالش‌های خیلی بلند و نامناسب استفاده نکنید.



خوابیدن به پشت، دست‌ها بالا: به این حالت خواب، وضعیت «ستاره دریایی» نیز می‌گویند. در این حالت فرد به پشت می‌خوابد و دست‌هایش به سمت بالا و دو طرف بالش قرار می‌گیرد. این وضع خواب برای کمر خوب است.

سینما خنده

معرفی ژانر



ژانر «کمدی» یکی از ژانرهای سینمایی است که در آن هدف به خنده واداشتن مخاطب است. فیلم کمدی باید مخاطب را بخنداند، اما فقط خنده کافی نیست. یک فیلم کمدی خوب، ضمن خنداندن مخاطب، پیام‌های اجتماعی، اخلاقی یا سیاسی هم در بردارد. در واقع هنر کارگردان در ارائه چنین پیام‌هایی در قالب طنز به بیننده است.

معرفی کارگردان



چارلی چاپلین

چارلی چاپلین یکی از سرشناس‌ترین کارگردانان و بازیگران سینما در نیمه اول قرن بیستم است. بیشتر فیلم‌های او در ژانر کمدی قرار دارند. «دیکتاتور بزرگ»، «روشنی‌های صحنه»، «عصر جدید»، «جویندگان طلا» و «پسر بچه» از جمله معروف‌ترین آثار چاپلین هستند. اغلب فیلم‌های او صامت‌اند.

دیکتاتور بزرگ فیلمی ضد هیتلر و نازیسم است. جالب است که ساخت این فیلم در سال ۱۹۳۷، یعنی دو سال پیش از شروع جنگ جهانی دوم آغاز شده است! سخنرانی چاپلین در پایان این فیلم، یکی از برترین نطق‌ها در تاریخ سینماست. چاپلین در طول پنج دقیقه این سخنرانی، کمتر از ۱۰ بار پلک می‌زند.



چاپلین در یکی از ماندگارترین صحنه‌های فیلم جویندگان طلا، در حال پختن و خوردن کفش خود به‌عنوان غذا!

چاپلین برنده سه جایزه اسکار است. او در بیشتر فیلم‌هایش نقش یک ولگرد را بازی می‌کند.



سینمای صامت، سینمای ناطق

فیلم‌های بدون دیالوگ، «فیلم صامت» نامیده می‌شوند. این فیلم‌ها غالباً در سال‌های ابتدایی قرن بیستم تولید شده‌اند؛ یعنی زمانی که از نظر فنی هنوز ضبط صدای بازیگران ممکن نشده بود. به تدریج فیلم‌های دارای دیالوگ، یعنی فیلم‌های ناطق، جای فیلم‌های صامت را گرفتند. در فیلم صامت فقط تصویر وجود دارد و حرکات فیزیکی بازیگران اهمیت بالایی دارند.

مشاغل سینمایی

فیلمنامه‌نویس مسئولیت نوشتن فیلمنامه را بر عهده دارد. فیلمنامه داستانی است که به وسیله تصاویر بیان می‌شود. در فیلمنامه علاوه بر داستان فیلم و دیالوگ‌های بازیگران، به حرکات بازیگران، مکان فیلمبرداری، طراحی صحنه و ... نیز اشاره می‌شود.



عصر جدید

عصر جدید / ۱۹۳۶ نام یکی از برترین

آثار کمدی تاریخ سینما، به کارگردانی چارلی چاپلین است. در این فیلم به نقد ماشینی شدن زندگی انسان در صحنه‌هایی خنده‌دار می‌پردازد. تصویر مقابل یکی از صحنه‌های این فیلم است که در آن، چاپلین میان چرخ‌دنده‌های یک ماشین صنعتی گیر کرده است. این صحنه نماد خرد شدن انسان زیر چرخ‌دنده‌های زندگی ماشین‌محور مدرن است.



دکتر استرنجلاو

دکتر استرنجلاو / ۱۹۶۴ فیلمی در ژانر «کمدی سیاه» ساخته استنلی

کوپرلیک است. کمدی سیاه گونه‌ای از ژانر کمدی است که به موضوعات جدی مانند جنگ، مرگ و خشونت می‌پردازد. فیلم‌های کمدی سیاه به خنده‌داری سایر گونه‌های کمدی نیستند، اما مضامین اجتماعی و سیاسی بیشتری را در خود دارند. برای مثال، فیلم دکتر استرنجلاو اثری کاملاً ضد جنگ است که به تلاش سران آمریکا و شوروی برای نابودی جهان با بمب‌های هسته‌ای می‌پردازد. نکته جالب در مورد این فیلم، بازی هم‌زمان یکی از بازیگران آن در سه نقش مجزاست!



لورل و هاردی

لورل و هاردی دو شخصیت معروف فیلم‌های کمدی دهه‌های ۲۰ تا ۵۰ هستند. فیلم‌های آن‌ها همگی سیاه و سفید فیلم‌برداری شدند، اما در سال‌های بعد رنگی شدند.



ممان

فیلم ایرانی

«مهمان مامان» یک کمدی ایرانی به کارگردانی داریوش مهرجویی است که بر اساس داستانی از هوشنگ مرادی کرمانی ساخته شده. مهمان مامان محصول سال ۱۳۸۳ است و هنگام اکران، مورد توجه بینندگان قرار گرفت. این فیلم همچنین به سیمرغ بهترین فیلم جشنواره فیلم فجر دست یافت.

ترین‌های سینمایی

فیلم‌هایی که معمولاً در سینما می‌بینیم، زمانی در حدود ۲ - ۳ ساعت یا کمی بیشتر دارند. به‌ندرت پیش می‌آید که طول فیلمی به بیش از ۳ ساعت برسد. در تاریخ سینما فیلم‌های ۸ - ۷ ساعته هم داشته‌ایم، اما شاید فکرش را هم نکنید که فیلم‌هایی با زمان چند صد ساعت هم تاکنون ساخته شده‌اند! تا الان، فیلم مستندی به نام «عصر جدید برای همیشه» با زمان ۲۴۰ ساعت، رکورددار طولانی‌ترین فیلم در تاریخ سینماست. اما این رکورد احتمالاً به زودی شکسته خواهد شد. کارگردانی سوئدی در حال ساخت فیلم «محیط» با زمان ۷۲۰ ساعت است که قرار است سال ۲۰۲۰ اکران شود! تیزر تبلیغاتی این فیلم ۷۲ دقیقه است. فیلم «عصر جدید برای همیشه» دربارهٔ تخریب یک ساختمان بزرگ است.



پایتخت‌های ایران در طول تاریخ

شیراز

پس از درگذشت **نادرشاه افشار** و فرونشستن آشوب‌های ناشی از سقوط افشاریه و سرکشی‌های امرای محلی، در سال ۱۱۶۳، اولین پادشاه زندیه با نام وکیل‌الرعا یا **کریم‌خان زند** به قدرت رسید. ماندن در اصفهان، آرمان‌شهر صفوی، نمی‌توانست هویت تازه‌ای برای شاه نو رسیده به ارمغان بیاورد. پس همان‌طور که مورخان و جامعه‌شناسان می‌گویند، از جمله نمونه‌های بارز هویت‌یابی برای یک خاندان شاهی، انتخاب پایتخت جدید و برقراری نظامی تازه است و شیراز به‌عنوان مرکز حکومت زندیه انتخاب شد.

ویژگی‌های منحصر به فرد شیراز از نظر جغرافیایی، آب و هوایی و همچنین نزدیکی آن به مهم‌ترین مراکز تاریخی و باستانی ایران و وجود آثار بی‌شمار هنری و معماری، و دسترسی آسان به خلیج فارس و بنادر جنوبی کشور، باعث شده است که شیراز همواره مورد توجه جهان‌گردان، سیاحان و نمایندگان سیاسی خارجی باشد. کمتر سفرنامه‌نویس و سیاحی است که در سفر خود به ایران از شیراز دیدن نکرده باشد.

شیراز که توانسته بود به سلامت از حمله، غارت و کشتار مغولان و تیموریان جان به دربرد، در زمان **امام‌قلی‌خان**، سردار صفویه، ماهیتی دیگر یافت. امام‌قلی‌خان تلاش بسیار در آبادی و زیباسازی شهر کرد.

۹۹۲ شمسی

با قدرت یافتن آل‌بویه موقعیت سیاسی شیراز دچار تحول بسیار شد. **عبدالدوله دیلمی** با ساخت کاخی در شیراز، این شهر را به‌عنوان پایتخت خود برگزید و در آبادی آن سعی و تلاش فراوان کرد.

۳۲۲ شمسی

با وجود آنکه بر اثر انحطاط استخر، شیراز به‌تدریج جایگاه خود را به‌عنوان شهری مطرح در ایران پیدا می‌کرد، اما نباید از نظر دور داشت که آشکار شدن مدفن **احمد بن موسی بن جعفر برادر امام رضا (ع)**، ملقب به «شاه‌چراغ» در این شهر، نقش مهمی در رونق و آبادی و جذب جمعیت شیعیان داشته است. در واقع باید گفت که از این زمان به بعد شیراز دیگر دهستانی در سایه شهر استخر نبود و روز به روز بر اهمیت آن افزوده می‌شد.

اواخر قرن چهارم قمری

در آثار جغرافی‌نویسان مسلمان، مانند **حمدا لله مستوفی و استخری** آمده است که شیراز در دوران پیش از اسلام و پس از آن بارها و بارها در معرض زلزله‌های بسیار شدید قرار داشته است. شیراز در سال ۷۴ قمری، توسط **محمد**، برادر **حجاج ابن یوسف ثقفی** که در آن زمان حاکم فارس بود، تجدید حیات یافت و رو به آبادی نهاد.

۷۲ شمسی

طبق لوح‌های به‌دست آمده از تخت‌جمشید، شیراز از قدمتی چند هزار ساله برخوردار است. نام این شهر در این لوح‌های به‌صورت‌های «ایش-سی-را-تی-ISH-SI-RA-TI»، «ایس-سی-شیر-ISH-SI-SHIR»، و «ایش-سی-ایس-را-تی-ISH-SI-IS-RA-TI» آمده است. برخی واژه «شیر» را به معنای «خوب» و «راز» را هم‌ریشه «رز» و «مو» دانسته‌اند. این شهر قدمتی باستانی دارد و در دوره مادها و هخامنشیان خالی از سکنه نبوده است.

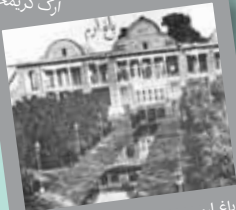
۵۱۸ قبل از میلاد



حافظیه



ارگ کریمخانی



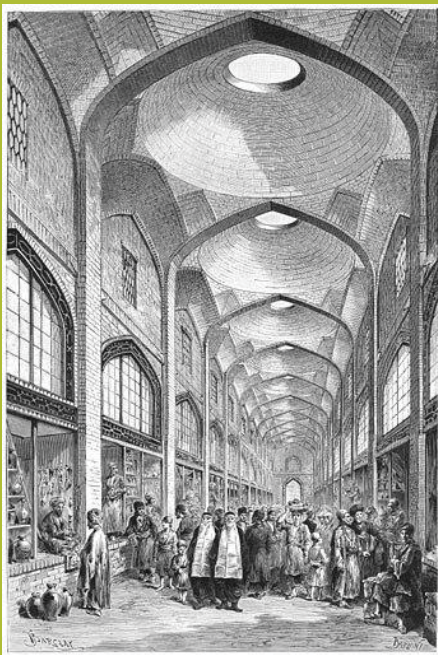
باغ ارم



امام زاده احمد بن موسی (شاه چراغ)



آرامگاه سعدی



بازار وکیل شیراز
طراحی از مادام دیولافوا



حمام وکیل

کریم‌خان زند شیراز را به‌عنوان پایتخت انتخاب کرد. صنعتگران و معماران ماهر از گوشه و کنار کشور به شیراز آمدند. خندق و برج و باروهای قدیمی شهر ویران و خندق و استحکامات جدیدی در اطراف شهر ساخته شد. محدوده شهری به‌صورتی کاملاً منظم شکل گرفت. باید گفت زیباترین و مهم‌ترین بناهای شیراز که تاکنون نیز باقی‌مانده‌اند، در دوران کوتاه‌مدت کریم‌خان زند ساخته شدند.

۱۳۵۷ تا امروز

پس از انقلاب اسلامی، شهر شیراز به‌عنوان پایتخت و مرکز هنری و فرهنگی ایران و قطب صنعت گردشگری مورد توجه مسئولان قرار گرفت. احیا و مرمت آثار تاریخی، مانند نوسازی ارگ کریم‌خان، مرمت و بازسازی آرامگاه خواجوی کرمانی و دروازه قرآن، حمام وکیل، حافظیه و سایر بناها و آثار تاریخی در صدر برنامه‌های دولت‌های وقت قرار گرفت. به‌منظور فراهم آوردن شرایط سهل برای توسعه گردشگری، گذشته از فرودگاه و شبکه مسافربری، تأسیس خط راه‌آهن سراسری در مهر ماه ۱۳۹۰ تأسیس و بهره‌برداری از آن آغاز شد. شیراز امروز سومین شهر مهم ایران و از جمله شهرهای مدرن و پیشرو در زمینه هنر، صنعت و علم در کشور به‌شمار می‌آید.

۱۳۲۰ تا ۱۳۵۶ شمسی

در دوران پهلوی، به‌ویژه دوران پهلوی دوم، از آنجا که شیراز در گذشته همواره به دارالعلم معروف و بزرگانی همانند **سعیدی، حافظ، ملاصدرا** و **خواجوی کرمانی** را در دامن خود پرورانده بود، بار دیگر مرکز فرهنگی و هنری ایران نامیده شد و توسعه و نوسازی آن سیری صعودی و سریع به خود گرفت. از آن جمله می‌توان به تأسیس دانشگاه در سال ۱۳۲۵ و ساخت و بهره‌برداری بیمارستان (بیمارستان نمازی) در سال ۱۳۲۹ اشاره کرد.

۱۱۴۵ شمسی

شیراز پس از مرگ کریم‌خان، مرکزیت خود را به تهران داد، اما طی دوره قاجار هرگز اهمیت سوق‌الجیشی و سیاسی خود را از دست نداد. در این دوران همواره مهم‌ترین و کارآمدترین فرزندان شاه عهده‌دار ولایت فارس بودند.

۱۱۴۵ شمسی

با افول قدرت صفویان، شیراز نیز مانند بسیاری دیگر از نقاط ایران دچار خسارت و زیان شد. بیشترین صدمات، هنگام سرکوب خوانین و امرای محلی توسط **نادرشاه** بر شیراز وارد آمد. نیروهای افشاری پس از ورود، شهر را غارت کردند. در اثر این یورش بسیاری از بناهای تاریخی و مهم شهر از میان رفت و ربع جمعیت آن نابود شد.

۱۱۲۳ تا ۱۱۴۵ شمسی



مسجد نصیرالملک



دروازه قرآن

حمدالله مستوفی، مورخ و نویسنده قرن هشتم هجری، در سفرش به شیراز درباره این شهر می‌نویسد که شیراز ۱۷ محله و ۹ دروازه داشته است. مستوفی می‌نویسد: «شهر در غایت خوش است، هوایش معتدل است و پیوسته همه کاری درو توان کرد و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی نبود. آبش از قنوات است و بهترین کاریز، رکناباد است.»



آرامگاه حمدالله مستوفی در قزوین



چوب کاری

گاهی برای ساختن چیزهای نو و خلق کردن ایده‌های جدید نیاز به وسایل و ابزار خیلی پیچیده نیست. کافیست به همه چیز نگاه تازه‌ای داشته باشیم. رؤیای داشتن پرندگان زیبا، مدت‌ها در ذهن من نشسته بود تا اینکه روزی با دیدن تکه‌های دورریختنی چوب در یک کارگاه نجاری جان گرفت.



مواد و ابزار لازم:

اره مویی

انبردست

سیم مفتول

مته

ام دی اف خام یا تخته سه لا

قلم مو

پالت

چسب یک دو سه

رنگ آکریلیک یا گواش

یک قطعه چوب کوچک

منجوق‌های رنگی



بعد از کشیدن پرندۀ روی چوب، دور تا دور آن را با اره مویی ببرید.



طرح پرندۀ ای را که تصویرسازی کرده‌اید، روی چوب منتقل می‌کنید (برای این کار می‌توانید از تخته سلا یا ام دی اف خام استفاده کنید).



پرندۀ های متفاوت را ببینید و آن‌ها را در ذهن خود ساده کنید. سپس با خلاقیت خودتان یک پرندۀ خیالی بکشید.



برای رنگ آمیزی پرندۀ، بهتر است از رنگ اکریلیک یا گواش استفاده کنید.



به کمک یک سمباده نرم، زبری‌ها و تیزی‌های دور تا دور بدن پرندۀ را بگیرید.



سعی کنید هنگام برش ظرافت شکل حفظ شود.



پاهای پرندۀ را با چسب بچسبانید تا محکم شوند. برای پا و دم هم همین کار را می‌کنیم.



با استفاده از سیم و منجوق‌های رنگی و هر چیز دیگری که بستگی به خلاقیت و سلیقه شما دارد، برای پرندۀ دم، پا یا تاج بگذارید با یک مته ریز جای پای پرندۀ را سوراخ کنید.



با ایجاد سایه روشن در شکل آن را زیبا کنید. پس از رنگ‌آمیزی با اسپری براق کننده و بی‌رنگ یا کیلر رنگ‌ها را تثبیت کنید (شکل را از فاصله ۲۰ سانتی متری اسپری کنید).

روش اسپری: شکل را از فاصله ۲۰ سانتی متری و در فضای آزاد اسپری کنید. حداقل دو ساعت برای خشک شدن براق کننده صبر کنید. برای خشک شدن کیلر، به هیچ وجه آن را در آفتاب یا جلوی باد کولر نگذارید، زیرا باعث ایجاد حباب‌های ریز روی سطح کار می‌شود.



از یک تکه چوب به عنوان پایه‌ای برای پرندۀ استفاده کنید. جای پاهای پرندۀ را روی آن علامت بزنید. سپس با یک مته ریز دو تا سه میلی متری چوب را سوراخ و پاهای پرندۀ را درون آن فرو کنید.

گاه شمار

۱ آذر

جرج هانسن، نماینده کنگره آمریکا، به منظور حل مسئله گروگان ها به تهران آمد. وی با چند تن از گروگان ها و همچنین صادق قطب زاده، وزیر امور خارجه ایران، دیدار و گفت و گو کرد.

۱۲ آذر

ویلیام دارتی، دبیر دوم سفارت آمریکا، طی مصاحبه ای گفت: «من جاسوس سیاه هستم».

۲۴ آذر

به دنبال شکایت آمریکا به دیوان بین المللی لاهه، این دادگاه به نفع آمریکا رای داد و خواستار آزادی گروگان های آمریکایی شد.

۸ بهمن

پنج نفر از مقامات کنسولی آمریکا در تهران که در جریان گروگان گیری از در عقب سفارت آمریکا فرار کرده بودند، به همراه یک وابسته اقتصادی آمریکا در تهران، پس از نزدیک به سه ماه پنهان شدن در سفارت کانادا، مخفیانه و با گذرنامه کانادایی از تهران گریختند.

۲۸ بهمن

صادق قطب زاده، وزیر امور خارجه ایران، و هامیلتون جردن، در پاریس پیرامون مسئله گروگان ها سه ساعت به طور محرمانه گفت و گو کردند.

۹ فروردین

آیت الله خامنه ای اظهار داشت: «با رفتن شاه خائن به مصر مسئله گروگان ها حل نخواهد شد».



۱۹ فروردین

روابط ایران و آمریکا از سوی دولت آمریکا قطع شد.



۳ آذر

به دستور وزیر دفاع آمریکا، برنامه تعلیم خلبان و فنون پرواز با هواپیماهای نظامی به دانشجویان و خلبانان ایرانی در پایگاه های نظامی آمریکا تا اطلاع ثانوی متوقف شد.

۱۹ آذر

دولت آمریکا تعداد ایرانیان شاغل در نمایندگی های ایران در آمریکا را از ۱۶۰ نفر به ۲۵ نفر تقلیل داد.

۲ بهمن

انجمن ایران و آمریکا با حکم دادستانی کل انقلاب متحل شد.

۱۰ بهمن

بانک مرکزی ایران ۱۵ شعبه نمایندگی بانک های آمریکایی در ایران را تعطیل و به کار آنان خاتمه داد.



۱۰ فروردین

جیمی کارتر، رئیس جمهوری آمریکا، با ارسال پیامی برای رهبر انقلاب به اشتباهات آمریکا در قبال ایران اعتراف کرد.

۱۱ فروردین

جیمی کارتر پیامی برای بنی صدر، رئیس جمهور ایران، ارسال کرد.

۲۰ فروردین

رهبر انقلاب طی پیامی عنوان داشت: «اگر کارتر در عمر خود یک کار کرده باشد که بتوان گفت به خیر و صلاح مظلوم است، همین قطع رابطه با ایران است. ما این قطع رابطه را به فال نیک می گیریم. چون که این قطع رابطه دلیلی بر قطع امید دولت آمریکا از ایران است. ملت رزمنده ایران این طلیعه پیروزی نهایی را که ابر قدرت سفاکی را وادار به قطع رابطه، یعنی خاتمه دادن به چپاولگری ها کرده، اگر جشن بگیرد حق دارد. من کرازا گوشزد کرده ام که رابطه ما با امثال آمریکا رابطه ملت مظلوم با جهان خواران است».

نگاهی دوباره به اسناد لان پو شالی

تخته سیا

قبل از آغاز نهضت امام خمینی (ره) و بعد از آن، دانشجویان همواره در حرکتهای ضد استکباری نقش فعال و مؤثری داشتند و از مراکز مهم فعالیت علیه حکومت شاه بودند. این حرکتهای دانشجویی قبل از قیام امام، به دلیل نداشتن رهبری شجاع و آگاه، راه به جایی نمی برد. ولی بعد از حوادث ۱۵ خرداد و اعتراض شدید امام به لایحه کاپیتولاسیون، جوانان دانشجو که نسبت به حضور بیگانگان در ایران حساس بودند، گم شده خود را یافتند و بیش از پیش گرد امام خمینی (ره) حلقه زدند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران پیوند حوزه و دانشگاه هم بیشتر شد. امام در جمع دانشجویان، غالباً به نقش استکبار، مخصوصاً آمریکا اشاره و اعلام می کرد: «تمام بدبختی های ملت های مسلمان زیر سر آمریکاست.» مدت کوتاهی بعد از انقلاب، وقتی آثار توطئه های آمریکا در کردستان و خوزستان ظاهر گشت، تعدادی از دانشجویان پیرو خط امام متوجه شدند که ریشه این توطئه ها در سفارت آمریکاست و فهمیدند که برای حفظ انقلاب باید ریشه های توطئه را خشکانند. بعد از تسخیر لانه جاسوسی، اسنادی که آمریکایی ها رشته رشته کرده بودند، به دست دانشجویان بازسازی و منتشر شدند. پس از انتشار این اسناد مردم ایران پی بردند، بی دلیل نبود که امام خمینی (ره) آنجا را «لانه فساد» می نامید. حضرت امام در جمع دانشجویان دانشکده اقتصاد در تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۵۸ فرمودند: «شما می بینید که الان جوان ها مرکز فساد آمریکا را گرفته اند و آمریکا هم هیچ غلطی نمی تواند بکند».



ویلیام سولیوان (سفیر آمریکا در ایران)، در خاطرات خود نصب دستگاه های جاسوسی در ایران را از موفقیت های وصفناپذیر سیا و آمریکا در ایران ارزیابی می کند که به آن ها امکان می داد، علاوه بر ایران فعالیت های جاسوسی - راهبردی، نظامی و موشکی شوروی (سابق) را در عمق خاک گسترده آن کشور تحت کنترل و مراقبت قرار دهد و اطلاعات لازم را کسب کند.



«ما دانشجویان مسلمان پیرو خط امام خمینی (ره)، ضمن دفاع از موضع قاطعانه امام در مقابل آمریکای جهان خوار، به منظور اعتراض به دسیسه‌های امپریالیستی و صهیونیستی، سفارت جاسوسی آمریکا در تهران را به تصرف در آورده‌ایم تا اعتراض خویش را به گوش جهانیان برسانیم.»
بخشی از اطلاعیه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام



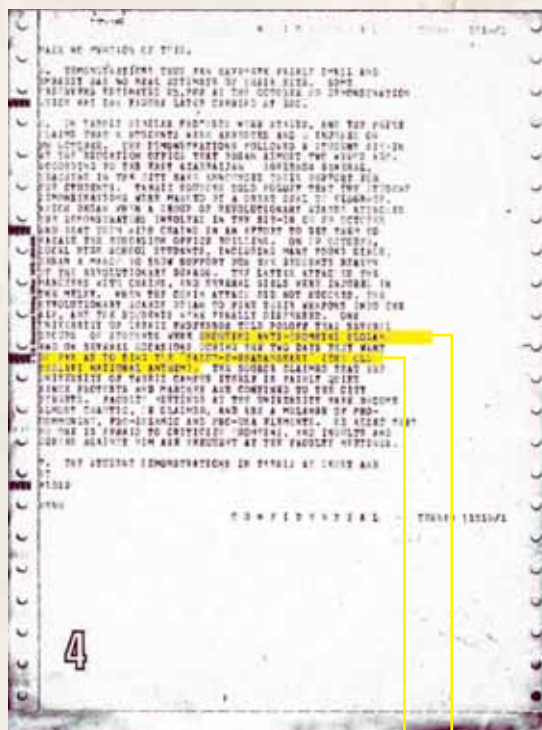
■ درشت کردن و بازتاب اخبار اغتشاشات در شبکه‌های رادیویی.

■ کاری کنید که ایران الهام‌بخش کشورهای دیگر نباشد و در داخل فرصت بیشتری برای اغتشاشات ایجاد شود.

■ جای امید است که نظام آموزشی همان نظام غربی است.

■ تشدید عطش مردم و دانشجویان برای رفتن به آمریکا. سعی شود جلوی سفارت همواره صف باشد.

■ گفته شود انقلاب تمام شد بروید دنبال درس.



■ سرود شاهنشاهی دوباره خوانده شود

■ تقویت شعار مرگ بر خمینی برای قداست شکنی

در حد تیم ملی

هیچی، پاشو فعلاً
بریم به مربی
روحیه بدیم!

ای بابا بازم که باختیم
حالا چیکار کنیم؟



امتحان‌های سال پنجم زیاد بود که خودبه‌خود لاغر شدم و این دفعه همان لاغر شدن باعث شد، مربی دوباره برای تیم انتخابم کند. تیممان که در استان رتبه آورد، در بسکتبال ماندگارم کرد. پارسال هم باز در انتخابی تیم ملی شکست خوردم، اما امسال جزو ۱۵ نفر نوجوانان هستم. **محمد:** اوایل هندبال کار می‌کردم. مربی ورزشمان به خاطر اینکه پرش‌های خوبی داشتم، پیشنهاد بسکتبال را داد و وقتی بعد از یک ماه و نیم مقام استانی کسب کردم، در این رشته ماندگار شدم. در خانواده ما ورزش فقط به خاطر لاغر شدن کاربرد نداشت. مادرم قهرمان کشوری طناب‌زنی بود و خاله‌ام رزمی کار می‌کرد. به خاطر بزرگ شدن در خانواده‌ای که کم و بیش ورزشی بودند، باختن را می‌شناختم. حتی گاهی پیش می‌آمد در مسابقات می‌باختیم و من به مربی روحیه می‌دادم!

کسری: خوبی بسکتبال این است که چون گروهی بازی می‌کنید، فشار باخت روی یک نفر نمی‌افتد. همه باخت را می‌اندازیم گردن هم. حتی مربی و بازیکن‌های ذخیره هم مقصرند. یک‌بار تا کوارتر دوم ۱۲ امتیاز از «تهران توابع» جلو بودیم. از کوارتر سوم یک پاس اشتباه باعث شد روحیه‌مان از دست برود و با ۱۲ اختلاف امتیاز ببازیم. اما همین که در

همیشه در تمام مصاحبه‌ها سراغ افراد برنده می‌رفتیم؛ کسانی که همه برایشان سوت می‌زنند و هورا می‌کشند. اما این بار قشنگی مصاحبه ما به این است که این نوجوان‌های شیرازی بیشتر از برد، باختن را بلدند و فکر می‌کنم همین موضوع کافی باشد تا مصاحبه **کسری، علی و محمد**ها خواندنی‌تر از همیشه بشود. با این حال اگر هنوز هم برای خواندن دو صفحه حرف حساب قانع نشده‌اید، بد نیست این نکته را بدانید که: مصاحبه این شماره، گزیده مصاحبه چهار نفر از اعضای نوجوان تیم ملی است. بخوانید و شکست خوردن را یاد بگیرید!

کسری مرادی و محمد خرم، قهرمان‌های کشوری و عضو تیم ملی بسکتبال نوجوانان

کسری: اصلاً قرار نبود سر از ورزش دریاورم. چاق بودم و برای لاغر شدن اسیم را در کلاس‌های ورزشی نوشتم. از کلاس سوم دبستان بسکتبال را شروع کردم، اما به خاطر توستوری‌خور بودنم، از ورزش‌های گروهی زده شدم. سال چهارم یک‌بار در مسابقات استانی مقام کسب کردیم و سال پنجم باز به خاطر رفتار بچه‌ها کنار کشیدم. بالاخره آن‌قدر استرس



می‌کردیم، من می‌باختم. اما اینکه اصلاً نشد بازی کنم، کلافه‌ام کرد. دوست دارم با قهرمان‌های چین بازی کنم. می‌بازم، اما باختن از بعضی‌ها باخت نیست. یکی دیگر از چیزهایی که در بدمینتون دوست دارم این است که تیم آدم را جمع می‌کند. مثلاً اگر هر کدامان بازی را خراب کنیم، به ازای تمام هم‌تیمی‌ها دوباره شانس صعود داریم و فشار کمتری روی بچه‌ها می‌آید. مثل خاطرات تیم کسری آتش نخورده و دهن سوخته نمی‌شویم. من اردو رفتن را دوست دارم. مثل دوران سربازی است، خوش می‌گذرد!

علی: روی کول برادر من سر از باشگاه درآوردم. قشنگ روی کولش رفتم، بعد رسیدیم آنجا و پیاده‌ام کرد! اول دبستان بودم. به نسبت دیگران کوچک به حساب می‌آمدم، اما همیشه دورم پر از افراد منتخب تیم ملی بود. مربی تا یک ماه فقط می‌گفت بدو. اصلاً یادم نیست کی آماتور بودم و از چه زمانی به بعد حرفه‌ای شدم. اما یک عمو دارم که خیلی، حتی بیشتر از بابا و مامان خودم، از پیشرفت‌هایم ذوق می‌کند و احتمالاً تشویق‌های او یکی از دلایل اصلی انگیزه داشتنم بود. من دوست ندارم خیلی اسطوره‌ای و خاص باشم. کمی می‌خوانم و می‌نویسم. کمی عکاسی می‌کنم و ورزش هم به همه این‌ها و به روحیه و استایل بدنی‌ام کمک می‌کند. حتی اسطوره خاصی ندارم. فقط یک پسر اندونزیایی ۱۹ ساله هست که از او الگوبرداری می‌کنم.

درسم بد نیست، اما ورزش به درسم کمک نکرد. مثلاً تا سال قبل در مدرسه نمونه دولتی درس می‌خواندیم، در مدرسه نمونه دولتی هم که الکی به کسی ۲۰ نمی‌دهند، اما این مدرسه برای ثبت‌نام از ما توقع ۲۰ داشت. واقعاً می‌شود هم در حد تیم ملی تمرین کنی و هم ۲۰ بگیری؟ تمرین‌های آمادگی اردوها اصلاً راحت نیست. بعضی وقت‌ها روزی ۱۱ ساعت طناب می‌زدیم. ربات که نیستیم از پس همه این‌ها با هم برپاییم! به خاطر همین، اگر به چند کار متفاوت در حد معقولی مسلط باشم، کافی است. اسطوره هم نشدم، نشدم!

ورزش باعث شد آرزوهایم دست‌نیافتنی نباشند. اعتمادبه‌نفسم را بیشتر کرد و کاری کرد که مزه موفقیت زیر زانم بیاید. من دو سال است مربی ندارم، اما کار تیمی و ورزش حرفه‌ای از ما آدم‌هایی ساخته است که بدون مربی هم می‌توانیم از پس خودمان بر بیاییم و مقام کسب کنیم.

اردو با هم هستیم و با هم تمرین می‌کنیم، خوش می‌گذرد. من خیلی معتقد به اینکه خودمان را اذیت کنیم نیستیم فقط باید کارهایی را انتخاب کرد که حال می‌دهند.

محمد: پارسال یک‌بار با یک امتیاز اختلاف باختیم. به خاطر آسیب دستم به تیم ملی نرسیدم. دو سال پیش هم از بازی مشهد برگشتم و گفتند پدر بزرگم فوت کرده. اما به قول کسری واقعاً در اردو به آدم خوش می‌گذرد؛ حتی با همه این اتفاقات بد. البته من تا حالا با کسری در انتخابی‌هایی نبوده‌ام که یک نفرمان را حذف کنند. اما حتی اگر این اتفاق هم بیفتد، کمی بد و بیراه بار هم می‌کنیم و دوباره رفاقتان برمی‌گردد. **کسری:** ورزش به جز درس در همه‌جا به دردم خورد. از سلامتی و قیافه تا اعتمادبه‌نفس و خوش‌گذرانیدن و تجربه. اما از وقتی وارد ورزش حرفه‌ای شده‌ام، زمان کمتری برای درس خواندنم می‌ماند. مادر و پدرم دکتر هستند. مامان ترجیح می‌داد بیشتر به سمت درس بروم. حتی نمی‌گذارند تربیت‌بدنی بخوانم. اما خودم دوست دارم **کابری اروینگ** بشوم. اصلاً دوست دارم به او ببازم تا حالت دست‌نیافتنی بودنش را از دست ندهد و اسطوره بماند. اما باید آن قدر پیشرفت کنم که آروینگ با اختلاف کم شکستم بدهد.

محمد: من از سال بعد مربی رزمی می‌شوم (زیر نظر خاله‌ام این رشته را هم دنبال کرده بودم) و سعی می‌کنم در بسکتبال به **استیفن کری** برسم. لاقلاً اگر شکستش ندادم، با هم یک عکس یادگاری می‌گیریم!

...

محمد چهارمالی و علی یزدانی، قهرمان‌های کشوری بدمینتون

محمد: از پیش‌دبستانی سر از باشگاه درآوردم. برادر من از اعضای تیم ملی بود. مامان والیبالی بازی می‌کرد و بابا فوتبال. اما از این هشت نه سالی که بدمینتون بازی می‌کنم، پنج سالش حرفه‌ای است. در این پنج سال آن قدر که شکست خورده‌ام، برنده نشده‌ام. انگار قانون مسابقات ورزشی شکست باشد. اما اگر به دلایل غیرورزشی مثلاً بیماری از مسابقات حذف بشوم، این بیشتر حرصم را درمی‌آورد. یک‌بار در اردوی دهه فجر بازی اول و دوم را بردم و بعد حالم بد شد. حریفم قوی بود، حتماً اگر بازی

دنیای مکانیکی

سیدمهدی شجاعی

دنیای امروز

دنیای امروز، مختصات خودش را دارد.
دنیای امروز، تعارف بر نمی‌دارد.
امروز بشر به دنبال يك زندگی بی‌دغدغه می‌گردد.
هدف انسان امروز، رسیدن به رفاه و آسایش است.
بی‌تعارف، هرچه بیشتر داشته باشی، بهتر می‌توانی زندگی کنی.
و هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که رفاه و آسایش را دوست ندارد.
و هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که سختی را به راحتی ترجیح می‌دهد. مگر که از عقل سالمی برخوردار نباشد.
عقل می‌گوید در این مسابقه‌ای که میان انسان‌ها برای رسیدن به ثروت و قدرت و امکانات بیشتر و رفاه و آسایش بهتر برقرار شده است، باید حواسمان را جمع کنیم که عقب نمانیم.
واقعیت این است که منابع مادی چه در اطراف خودمان و چه در سطح جهان، محدود است. این‌طور نیست که همه‌چیز به قدر کافی



برای همگان وجود داشته باشد. اگر این‌طور بود، بخش عمده مردم جهان، در فقر و فلاکت به‌سر نمی‌بردند یا لاقال زندگی اکثریت مردم جهان در حد متوسط و زیر متوسط متوقف نمی‌ماند.

در این اوضاع و احوال آشفته و بحرانی و ناعادلانه، هر کس هر قدر هم که همت کند، می‌تواند گلیم زندگی روزمره خود را از آب بیرون بکشد و می‌تواند رفاه و آسایش خود را فراهم کند.

در این وانفسا که همه شب و روز می‌دوند و همچنان هشتشان در گروهی نه است، و به درصد قابل قبولی از رفاه و آسایش و ثروت و موقعیت و امکانات مطلوب هم نرسیده‌اند، فکر کردن و حرف زدن در مورد دین و مذهب و باور و اعتقادات، چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد؟!

دین و مذهب و اعتقادات به درد زمانی می‌خورد که مردم فراغت داشتند، که هزار جور فکر و خیال و دغدغه نداشتند، که در فضای زندگی ماشینی با این سرعت و شتاب زندگی نمی‌کردند، که این همه امکانات و لذت‌های جالب و جذاب، برای رسیدن وجود نداشت، که دغدغه‌های دیگر، جایی برای دین و مذهب و خدا و پیغمبر باقی می‌گذاشتند.

دغدغه رسیدن به زندگی بهتر

می‌دانم که تند رفتم و نگاه و باور شما این نیست. ولی باید قبول کرد که در دنیای امروز، نگاه و باور عده‌ای این است و چه بسا که چنین دیدگاهی، نه در اقصانقاط جهان که در اطراف خودمان هم وجود داشته باشد. و اتفاقاً برعکس: وجود چنین نگاه و دیدگاهی اصلاً عجیب نیست.

عموم تریبون‌ها از اطراف خودمان تا اقصانقاط جهان در حال برگزاری یک مسابقه‌اند که شرکت کنندگان آن نه یک عده خاص، که تکتک افراد زنده و عاقل و بالغ هستند. همه تبلیغات وعده رسیدن به رفاه و آسایش بیشتر را می‌دهند.

در همه خبرها دغدغه رسیدن به زندگی بهتر و شیرین‌تر و لذت‌بخش‌تر موج می‌زند. حتی عموم تلاش‌های علمی و اختراعات و اکتشافات، با این ترازو ارزیابی می‌شوند و به میزان نقش و سهمی که در رفاه و آسایش و التذاذ زندگی بشر به دست می‌آورند، ارزش‌گذاری می‌شوند.

انسانی که در دنیای معاصر تنفس می‌کند، از اولین لحظات بیداری صبح تا آخرین لحظات رفتن به بستر خواب، خواه و ناخواه با یک مسابقه عمومی و فراگیر مواجه است؛ مسابقه‌ای که بانیا و برگزار کنندگان آن معلوم و مشخص نیستند. مسابقه‌ای که از داور قانونمندی برخوردار نیست و داوران آن لباس و جایگاه خاصی ندارند. مسابقه‌ای که دارای یک خط پایان نیست. مسابقه‌ای که... اما زمین آن به وسعت همه جهان است.

در این مسابقه هر کس به هر قیمتی از دیگران پیشی گرفت، برنده‌تر است. با این تفاوت که در بعضی از زمین‌ها، قواعد و قوانین قرص و محکمی برای رعایت حقوق دیگران وجود دارد و جلو افتادن به هر قیمتی میسر نمی‌شود. در بعضی از زمین‌ها هم هیچ قاعده و قانونی دست شرکت‌کنندگان را نمی‌بندد و هر کسی به هر قیمتی می‌تواند برنده شود؛ شده با پشت پا انداختن برای دیگران، مشت و لگد زدن به دیگران، رد شدن از روی جنازه دیگران و... .

هیچ داور و داور‌ای برای رسیدگی به هیچ خطایی وجود ندارد. معلوم نیست چه کسی قرار است خطا را تشخیص دهد، اعلام کند و سوت بزند. چرا که داوران خود در مسابقه شرکت دارند و برای پیشی گرفتن از دیگران تلاش می‌کنند!

درباره این مسابقه جهان شمول، حرف‌های گفتنی بسیار است که مجال طرحشان اینجا نیست!

غرض بیان این نکته بود که:

اصلاً جای تعجب نیست اگر که عده‌ای و بلکه بسیاری، تمام فکر و ذهن و دغدغه‌شان همین مسابقه باشد: رسیدن به ثروت و قدرت و امکانات و رفاه بیشتر. آنچه موجب تعجب و شگفتی است، این است که همه این اهداف، امکانات، لذت و ... برای بخشی از وجود انسان است که به آن جسم گفته می‌شود. در حالی که بخش اصلی وجود انسان، روح و جان اوست که هیچ کدام از این هدف‌ها و تلاش‌ها و مسابقه‌ها به آن مربوط نمی‌شود.

نسبت و رابطه جسم و جان، شبیه نسبت و رابطه خودرو و راننده است. آیا اسباب شگفتی و تعجب نیست اگر که راننده‌ای تمام فکر و ذکر و دل و وقت و همت و تلاش خود را معطوف و مصروف خودروی زیر پای خود کند؟!

اگر بشنویم یا ببینیم که کسی خودش را فدای خودروی زیر پایش کرده، تعجب نمی‌کنیم و تأسف نمی‌خوریم؟! مگر از ابتدا تعریف خودرو این نبود که وسیله‌ای در اختیار انسان باشد و انسان را به مقصد و هدفش برساند؟

اگر در این میان، انسان و مقصد و هدف و رانند و رفتن، همگی فراموش شده باشند و خود خودرو و توجه و رسیدگی به آن، اصل قرار گرفته باشد، اسباب تعجب و تأثر و حتی اسباب خنده و مضحکه نیست؟!

واقعیت این است که ما، اغلب ما و بسیاری از مردم جهان، در این موقعیت مضحک و تأسف‌بار زندگی می‌کنیم، ولی متوجه نیستیم. اگر لحظه‌ای نگاه و توجهمان را از خودرو و مسابقه و مخلفات آن برداریم و به سمت انسان و راننده و مسیر و مقصد برگردانیم، به پاسخ این سؤال می‌رسیم که: «دین به چه درد می‌خورد؟»

البته دین در مورد همین ماشین هم حرف‌هایی برای گفتن دارد، اما حرف‌های اصلی‌اش زمانی به درد می‌خورد و به کار می‌آید که ما چشم از این مسابقه بی‌اساس برداریم. سر از لاک جسم در آوریم و برای روح و جان، یعنی بخش اصلی وجود انسان هم ارزش و اعتباری قائل شویم.

نشان به این نشانی که در همین جهان، همه آنان که در این مسابقه، به خط فرضی پایان می‌رسند و برای بخش جسمانی یا مرکب و خودروشان، آرزوی محقق نشده باقی نمی‌گذارند، تازه به بطالت این مسابقه پی می‌برند و به صرافت روح و جان می‌افتند. چرا که در ضمیر ناخودآگاه و پس و پشت ذهنشان، به دنبال یافتن قرار و آرامش برای روح و جان بوده‌اند و تأمین رفاه و آسایش جسم را برای رسیدن به آرامش روح و جان می‌خواسته‌اند و اکنون که آن را در این نمی‌بینند، به صرافت درمان اصلی جان می‌افتند و پاسخ این سؤال که:

«دین به چه درد می‌خورد؟»



نیکي و پرشي؟!

دين ما را به روابط سالم انساني با خود و ديگران دعوت مي‌کند. البته معني اين حرف اين نيست که ما بايد با همه انسان‌ها رابطه‌اي دوستانه و صميمانه برقرار کنيم. اين کار شدني هم نيست. بلکه به اين معني است که بايد بتوانيم با اطرافيان به‌طور مسالمت‌آميز کنار بياييم. براي اين کار بايد در روابط خودمان با ديگران حداقل مناسبات و روابط انساني را رعايت کنيم که عبارت است از آزار نرساندن به آن‌ها و تضييع نکردن حقوق آنان. اين آزار نرساندن صفت مهمي است تا جايي که بعضي از بزرگان آن را از بنيادهاي اخلاق، عامل سعادت و رستگاري شمرده‌اند.

فردوسي مي‌گويد:

به نيکي گراي و مي‌آزار کس

ره رستگاري همين است و بس

(شاهنامه)

در آيين ما نيز به اين موضوع بسيار اهميت داده شده است تا جايي که مي‌توان گفت جوهره مسلماني همين صفت است. امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: «مسلمان کسي است که ديگران از دست و زبان او آسوده باشند» (محمدي ري شهي، ۱۳۷۵، ج ۶: ۲۵۴۵).

مسلمان با طبيعت مهربان است

مسلمان با طبيعت مهربان است و به هيچ موجودي آزار نمي‌رساند. پيامبر (ص) فرموده است: «نيکان رستگارند. آيا مي‌دانيد نيکان چه کساني هستند؟ کساني که آزارشان به مورچه نيز نمي‌رسد» (پيشين: ج ۱: ۱۱۹).

با چنين باوري است که مؤمن بي‌سبب هيچ گلي را پرپر نمي‌کند، هيچ درختي را نمي‌برد و هيچ جانوري را آزار نمي‌دهد. براي هيچ کس مزاحمت ايجاد نمي‌کند، کسي را مسخره نمي‌کند، به هيچ کس بي‌حرمتي نمي‌کند و... اين گونه است که همه از دست و زبان او در آسودگي به سر مي‌برند.

اسلام، آيين مهرباني

اسلام آيين رحمت و مهرباني است و در چارچوب‌هاي اخلاقي خود، مسلمانان را به شدت از هرگونه آزار و اذيت ديگران منع کرده است. در همين چارچوب نيکي به مردم، گذشت و فداکاري، و نيز احترام به آب و طبيعت، و محبت به حيوانات از توصيه‌هاي اخلاقي دين ماست. آري حيوانات نيز مانند انسان‌ها از حقوق اساسي، چون حق آرامش، حق زيست جمعي، حق پرهيز از هر نوع خشونت برخوردارند و تجاوز به حریم و تخریب لانه‌هاي آن‌ها نهي شده است. يعني نبايد به شرايط زيستي حيوانات و حتي گياهان بي‌جهت خدشه وارد کرد.





تصویر گر: محمد خاکی



رشته دوستی

امسال يك شماره پيامك
افتتاح كرديم و اسمش را
گذاشتيم: «هر چه مي‌خواهد
دل تنگت بگو»!

اين هم شماره‌اش:

۳۰۰۸۹۹۵۱۹

حالا هر قدر دلتان مي‌خواهد
به ما پيامك بدهيد، انتقاد كنيد
و پيشنهاد بدهيد. البته اگر
خواستيد تعريف و تمجيد هم
بكنيد، ما كه بدمان نمي‌آيد.
اگر گلایه يا درد دلي هم
در مورد درس و مشق‌ها،
امتحانات، كنكور و وضعيت
مدرسه‌ها داشتيد، با ما در
ميان بگذاريد. قول مي‌دهيم
به كسي نگوئيم. در ضمن ما
در شبکه‌هاي اجتماعي هم
حضور داريم. اگر اهل تلگرام و
اينستاگرام هستيد، ما را با اين
نشانی دنبال كنيد:

@iRoshd

نویسندگان بخش شعر:

سعید بیابانکی، احمد
امیرخلیلی، مریم ترنج،
ساجده جبارپور، مجید
سعدآبادی، مرضیه فرمانی،
سودابه مهیجی، بابک نبی،
سمیرانیک نوروزی



شاعر ماه



پندنامه

مقالات شمس - شمس تبریزی

می‌پنداری آن کس که لذت برگیرد، حسرت او کمتر باشد؟!
حقاً که حسرت او بیشتر باشد.
زیرا که با این عالم بیشتر خو کرده باشد!

مثل‌ها و غزل‌ها

حافظ

بحری ست، بحر عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست
هرگه که دل به عشق دهی خوش دمی بُود
در کارِ خیر حاجت هیچ استخاره نیست

در آینه

مدت‌های متمادی
چونان آن زن درون نقاشی در موزه ریجکس
که بی‌حرف و با دقت
هر روز، ظرفی شیر را به کاسه‌ها می‌ریزد
دنیا
هرگز به پایانش نرسیده است...

تابلوی «دختر شیر دوش»، اثر یوهانس ورمیر، نقاش هلندی است. در این تابلو دختری در حال ریختن شیر از یک پارچ به ظرف دیگری است؛ در حالی که سطح شیر نه در پارچ و نه در ظرف دیگر دیده نمی‌شود. گویی شیر به طور پیوسته و مداوم از منبعی تمام نشدنی به درون ظرفی می‌ریزد که هرگز پر نخواهد شد.

با وجود ذات مشترک همه هنرها، اما هیچ اثر هنری قابل تبدیل به اثر هنری دیگر نیست؛ زیرا ابزار خلق هنرها متفاوت است. البته در اینجا با استفاده از تخیل، میان نقاشی که هنری دیداری است و شعر ارتباط برقرار شده است. در نقاشی زن هرگز قابل تبدیل به دنیا نیست؛ اما در شعر و با استفاده از تشبیه، استعاره و نماد، می‌توان به این تبدیل دست یافت. در این شعر دنیا به زنی تشبیه شده است که عملی تکراری را هر روز انجام می‌دهد، و شیر که تمام نمی‌شود می‌تواند نمادی از جهانی باشد که هرگز به پایان خود نمی‌رسد. شاید اگر در این تابلو درون ظرف شیر کمی واضح‌تر بود، می‌توانست ما را با وحشت مرگ روبه‌رو کند.

شاعر در این شعر کوتاه برخلاف محدودیت‌هایی که در استفاده از واژگان دارد، به درستی توانسته است پیام‌های فرامتنی را با استفاده از شگردها و تکنیک‌های زبانی به مخاطب ارائه کند. این شعر سروده **ویسواوا شیمبورسکا** شاعر روس است.

وقاف حرف آخر عشق است/ آنجا که نام کوچک من/ آغاز می‌شود.

این‌گونه **قیصر امین‌پور** خود را معرفی می‌کند. او دوم اردیبهشت ۱۳۳۸ در شهرستان «گتوند» به دنیا آمد و پس از سال‌ها بیماری، در سن ۴۸ سالگی درگذشت. قیصر شعر فارسی در سال ۱۳۶۳ در رشته زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه رفت و این رشته را تا دوره دکترا گذراند. در سال ۱۳۷۶ از پایان‌نامه خود با عنوان «سنت و نوآوری در شعر معاصر»، با راهنمایی دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی دفاع کرد. از این شاعر معاصر کتاب‌های نثر فارسی، از جمله «طوفان در پراتنز» و «به قول پرستو»، و چند مجموعه شعر «گل‌ها همه آفتاب‌گردان‌اند»، «آینه‌های ناگهان» و «دستور زبان عشق» به یادگار مانده است. شعرهای نیمایی قیصر امین‌پور اگرچه منطبق بر الگوی شعر نیمایی است، اما به لحاظ لحن، متفاوت و مختص به خود اوست، آن‌قدر که برخی به اشتباه آن‌ها را به شکل شعر سپید می‌خوانند.

قطار می‌رود

تو می‌روی

تمام ایستگاه می‌رود

و من چقدر ساده‌ام

که سال‌های سال

کنار این قطار رفته

ایستاده‌ام

و همچنان

به نرده‌های ایستگاه رفته تکیه داده‌ام.

*

خدا روستا را

بشر شهر را

ولی شاعران

آرمان شهر را آفریدند

که در خواب هم

خواب آن را ندیدند!



پلی به گذشته

پیری رسید و موسم طبع جوان گذشت
ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن، دوبار نیست
رو پس نکرد، هر که ازین خاکدان گذشت
طبعی به هم رسان که بسازی به عالمی
یا همتی که از سر عالم توان گذشت
مضمون سرنوشت دو عالم جز این نبود
آن سر که خاک شد به ره، از آسمان گذشت
بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم از جهان چو بستی ازو می توان گذشت؟
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش
آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت:
یک روز، صرف بستن دل شد به این و آن
روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت!

شاعر در این شعر به زودگذر بودن عمر و روزگار اشاره می کند و دنیا را محل گذر می داند. او بیان می کند که باید قدر روزهای خویش را دانست، چون دیگر روزهای رفته تکرار نمی شوند. همین طور نباید دل به این دنیای بی ارزش و فانی بست، چون حیاتی جاودان و نیکو در انتظار اهل نیکویی است. شاعر این شعر، **کلیم کاشانی**، از شاعران بنام «سبک هندی» است.

راز رشید

زنده یاد سید حسن حسینی

به گونه ماه
نامت زبانزد آسمان ها بود
و پیمان برادریت با جبل النور
چون آیه های جهاد، محکم
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات بر لب آورده
و ساعتی بعد در باران متواتر پولاد
بریده بریده افشا شدی!
و باد
تو را با مشام خیمه گاه در میان نهاد
و انتظار در بُت کودکانه حرم طولانی شد
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات بر لب آورده
و کنار درک تو
کوه از کمر شکست...



تابلوی «دختر شیر دوش»، اثر یوهانس ورمیر



۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

مرضیه فرمانی

ببین چه آمده از عشق بر سر دینم
که از تمام جهان جز تو را نمی بینم
چگونه با تو بگویم که عاشقت شده ام؟
چگونه با تو بگویم که بی تو غمگینم
چه ها گذشته بر این دل...؟ نگفتم هرگز
چگونه می گذرد با غمت پس از اینم
مجال گریه به من می دهند چشمانم
اگر که بشکند این لحظه بغض سنگینم
تو نیستی و فقط خاطرات دور و دراز
در این سیاهی شب می دهند تسکینم
خدا به قامت سرو آفریده است تورا
که وا شود به شگفتی زبان تحسینم
من از تو دست نخواهم کشید اگر عمری
به انتظار تو تا پای مرگ بنشینم

امیرحسین اللهیاری

گرفته اند و غریب اند خانه ها با هم
مخالف اند تمام نشانه ها با هم
در این سکوت هماهنگ گویا ناگاه
رسیده اند به پایان، ترانه ها با هم
غروب می شود آرام تا که برگردند
کلاغ های غزل خوان به لانه ها با هم
خوشا که با تو دمی بگذریم و بگذاریم
پیاده، سر به سر عاشقانه ها با هم
دو شعله پیش هم افتاده ایم و در سخنیم
چه می کنند زبان ها زبانه ها با هم!
یکی شدند دو همسایه -عشق معجزه کرد
همین که گرم گرفتند شانه ها با هم



سید وحید سمنانی

این سوی میله‌ها و جدا فکر می‌کنم
بی‌پنجره به چشم شما فکر می‌کنم
گاهی بهار در غزل می‌کند
گاهی به مرگ چلچله‌ها فکر می‌کنم
این آسمان هوای پریدن نمی‌دهد
کز کرده‌ام به بال‌رها فکر می‌کنم
سیب دلم برای شما لک زد و هنوز
سبیم که سرخ و سر به هوا فکر می‌کنم
کاش از شروع جاده مرا خط نمی‌زدی
ای کاش ... بگذریم! چرا فکر می‌کنم؟
آخر همیشه تو «تو»یی و من همیشه «من»
بی‌پرده من به عشق به «ما» فکر می‌کنم
رو کرده‌ام به هر چه و دیوار بود و من
بی‌پنجره به چشم شما فکر می‌کنم

آیدا علویان

غروب خوبترین وقت پر کشیدن بود
غروب منتظر لحظه رسیدن بود
پرید قاصدک از پله زمان پایین
خبر نداشت که باد عاشق دویدن بود
غزل به سیب نگاهت رسید، فهمیدم
که شعر چشم تو چشم انتظار چیدن بود
تو شعر خواندی و گل‌ها به پیچ‌پیچ افتادند
و بحث بر سر بیت‌الغزل شنیدن بود
ستاره نقش تو را بر حریر دریا زد
جزیره‌ای شد و پاییز گرم دیدن بود
برای ما که پر از شوق بال و پر زدیم
غروب خوبترین وقت پر کشیدن بود

امیر اکبرزاده

گاهی سفر به جاذبه ماه لازم‌ست
دیوانگی برای همه گاه لازم‌ست
دل‌کندن و بریدن و رفتن محال نیست
یک کوه را اراده یک گاه لازم‌ست
«مقصد رسیدن است» ... بهانه‌ست جاده هم!
تا آمدن به سوی تو یک راه لازم‌ست
رفتن دلیل منطقی جاده‌ها نبود
در کوچ، هم مسیر نه، همراه لازم‌ست
چشمی به هم زدن ره صد ساله رفتن‌ست
در عشق این توقف کوتاه لازم‌ست



من اگر دو نفر بودم

شاعر: فرزاد آبادی
ناشر: یوتیما

چراغ مطالعه

فرزاد آبادی شعر سپید را خوب می‌سراید. شعرهای او پر از تصویرسازی و معمولاً روایتی از دردهای اجتماعی است.

من اگر دو نفر بودم

یکی به بالای کوه می‌رفتم

برای پرندگان بیمارستانی می‌ساختم

یکی به زیر آب

که مرواریدها را از تنهایی در بیاورم

من اگر سه نفر بودم

یکی را به جنگ می‌فرستادم

پاهای من از تعداد مین‌ها کم می‌کرد

سرو سینه‌ام بخشی از گلوله‌ها را

یکی کنار مادرم

دلش را از دلشوره‌اش دور می‌کردم

و دیگری را در غاری برای هر چه دلش خواست پیاده

من اگر چهار نفر بودم

من اگر پنج

یک نفرم و تنها

کنار تو می‌مانم

یک در پنج

بشکن دلم که رایحه درد بشنوی
کس از برون شیشه نبوید گلاب را

نوعی خوشانی

به نزد محرم و بیگانه عیب خویش می‌گویم
به دشمن می‌دهم از سادگی تیر و کمان خود

نظیری نیشابوری

چنان ز روی تو در نور غوطه خورده شدم
که صبح اگر بدمد گویم این سیاهی چیست!

طالب آملی

دیدي که خون ناحق پروانه شمع را
چندان امان نداد که شب را به سر برد ؟

شفایی اصفهانی

شبی در باغ از زلف تو تاري بر زمین افتاد
چمن در جستجوی صد چراغ لاله روشن کرد

نظام دستغیب

شعر بی‌مرز

عبدالله پشیو، یکی از شاعران معاصر عراقی است. انتقادات او به شیوه حکومت‌داری سران اقلیم کردستان عراق، او را تبدیل به یک شاعر مبارز کرده است. شعرهای او به زبان کردی و در قالب شعر نو است.

با دیدن هر چشمه‌ای در هرکجای دنیا

می‌لرزد دلم

و چون دل عاشقان در نخستین دیدارشان

فرو می‌ریزد

پیش از آنکه لب بر آن نهم

در مقابلش

آرام به زانو می‌افتم

خزه‌های روی آن را

چون شاه گیسوان زنی طناز

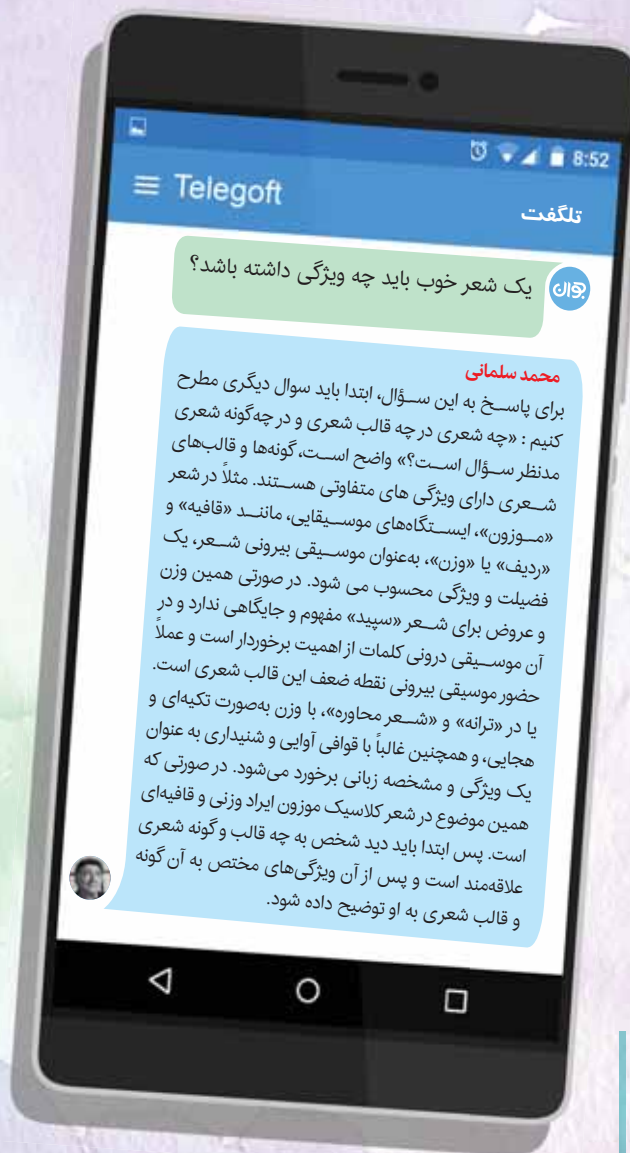
کنار می‌زنم و

شانه می‌کنم

بر این باورم

سرچشمه تمام چشمه‌های دنیا

چشمه‌ای ست که در سرزمین من جاری‌ست...





انسان بوده و هست. در این درون‌کاوی‌های مداوم، قهرمانان رمان جنایت و مکافات با بدی‌ها و زشتی‌های طبیعت خود روبه‌رو سرانجام از باطن خود باخبر می‌شوند و می‌فهمند که فقط با پاک کردن پلیدی‌ها امکان رستگاری وجود دارد.

نکته دیگری که در این رمان به چشم می‌خورد، این است که در نظر مردم عادی، جنایت یعنی کشتن یک نفر. اما در این رمان، نویسنده صحنه‌ها و فجایعی را تصویر کرده است که از کشتن و قتل یک انسان، بسیار جنایتکارانه‌ترند. مثل معلمی که به جای تعلیم و تربیت درست بچه‌ها، پول تقلبی چاپ می‌کند تا پول دار شود. دلیلش هم این است که چون امپراتور در کشور ظلم و ستم می‌کند، پس من هم حق دارم اسکناس تقلبی چاپ کنم.

اتفاق‌هایی این‌چنینی در جامعه عادی شده و همه مردم را دچار فقر فرهنگی ساخته‌اند. آن‌ها مثل حیوان‌ها درهم می‌لولند، نه اینکه شرافتمندانه زندگی کنند. نویسنده این‌ها را جنایت واقعی می‌داند. راهیابی به درون ذهن انسان‌ها و نشان دادن افکار و ذهنیت آن‌ها، چیزی است که امروزه دانشمندان علم روان‌شناسی به آن دست یافته‌اند. اما داستایفسکی بیش از یک قرن پیش به این موضوع دست یافته بود و آن را در آثارش منعکس کرده است. به همین دلیل، بسیاری از منتقدان وی را پیامبر روح روسی و معرف زندگی، آمال و آرزوهای ملت روس می‌دانند.

جنایت و مکافات اولین بار در سال ۱۸۶۶ به‌صورت پاورقی در مجله «پیک روسیه» منتشر شد و در مدت کوتاهی به شهرت جهانی رسید. رمان با صحنه‌ای از «پترزبورگ»، پایتخت آن روز کشور پهن‌آور روسیه، شروع شده است. صحنه برخلاف رویه معمول رمان‌های آن زمان، با زندگی پرزرق و برق اعیان و اشراف روسیه شروع نمی‌شود، بلکه با صحنه‌ای از فقر، زشتی و پلیدی‌های آن شهر بزرگ آغاز شده است.

مهم‌ترین قهرمان رمان، جوانی است به نام **راسکولنیکف** که جوانی است لاغراندام، کنج‌کاو و باهوش، اما بسیار فقیر که مادر و خواهرش خرج تحصیل او را فراهم می‌کنند. راسکولنیکف مدام به فکر فقر و بیچارگی مردم و شاهد هزاران بدبختی است که در اطراف او زندگی می‌کنند. او در ماجرای ناخواسته دچار قتل پیرزن صاحب‌خانه‌اش می‌شود و...

رمان درواقع درباره همین جوان فقیر و شرح احساسات و اندیشه‌ها، و تأثیر جنایت بر او تحول افکار و عذاب‌های روحی است که دچارش شده است. داستان ساده و بدون پیرایش روایت می‌شود. اما آنچه آن را بزرگ و جاویدان ساخته، شیوه روایت و تجزیه و تحلیل افکار و احساسات عمیق و پیچیده‌ای است که حتی استادان علوم روان‌شناسی را دچار حیرت کرده است.

داستایفسکی به شرح و تصاویر ظاهر قهرمان‌ها بسنده نمی‌کند و بیشتر به درونیات آن‌ها اهمیت می‌دهد تا خواننده به رازهای درونی و ناگفته‌های آنان راه پیدا کند؛ افکار و مسائلی که قرن‌ها سبب رنج روحی

آن‌ها آشپز بودند

مهدی حجویانی

می‌چیدیم. علی می‌گفت: «شدیم مثل سربازهایی که وقتی توی میدون تیر، به هدف شلیک می‌کنن، باید پوکه فشنگ رو تحویل بدن!»
زهره تأکید کرده بود که به هیچ‌وجه برای غذا خوردن خانه برادرها، خواهرها، برادرزاده‌ها، خواهرزاده‌ها و فامیل نروید. زحمتشان ندهید.
می‌گفت: «اون‌هام وقتی سفر می‌رن، بچه‌هاشون خودشون کارهاشون رو انجام می‌دن.»

دردسر ندهم، بعد از ۱۰ روز، غذاهای چرب و روغن‌دارمان تمام شد و افتادیم به روغن‌سوزی. درواقع مجبور شدیم با این واقعیت تلخ مواجه شویم که «در آستانه فصلی سرد» قرار داریم.

- راستی علی نشونه گوشت گوساله توی فریزر چی بود؟
علی گفت: «بابا روحیه‌ات رو از دست نده. بهترین آشپزهای تاریخ مردها بودن. بهترین آرایشگرها هم مردها هستن...»

اولین روز آشپزی پیش‌بند بستم! تا اینجاش که خوب پیش رفته بود. یعنی مثلاً کمربندم را محکم کردم. البته بیشتر مثل این بود که قنداق کرده باشم!

- چی واسه خودمون درست کنیم علی امروز؟
قرار شد قیمه درست کنیم. یک شیء یخ‌زده را از فریزر درآوردیم و دوتایی رأی دادیم که این احتمالاً باید گوشت گوساله باشد. یخ گوشت به کمک مایکروویو باز شد و با پیاز داغ تفتش دادیم و بعد زردچوبه و دارچین و از این بساط.

بدی‌اش این بود که انگار چرخ زمان به حرکت درآمده بود و دیگر نمی‌شد جلوبیش را گرفت. یعنی وسط کار نمی‌شد من از علی بپرسم: «بابا، رب و عدس کجان؟»

درواقع زهره توی دستورالعملش اطلاعات هسته‌ای را کامل ارائه نکرده بود. مثلاً نوشسته بود که: «اول محل مواد لازم رو توی آشپزخانه کشف کن و بعد دکمه پلی رو بز.»

در کابینت‌ها مثل دهن من و علی باز مانده بود. حالا خوبیش این بود که ما عقلمان می‌رسید توی اتاق پذیرایی دنبال لپه نگرديم.

خلاصه کمی که پیش رفتیم، علی به جای کمک‌آشپز، نقش آتش‌نشان‌ها را به عهده گرفته بود تا اگر آن روز از غذا خبری نشد، دست‌کم کاشانه آتش نگیرد. مثلاً زهره سفارش مکتوب فرموده بود: «سعی کنید خورش‌ت با همون آب اولش بپزه و هی آب نبندید بهش! اگه هم مجبور شدید، یادتون باشه که آب جوشیده بریزید، نه آب شیر.»



داستان این بود که قرار شده بود زهره برای سفری چهل روزه برود مالزی پیش دخترمان فاطی. از ۱۰ روز قبل از پرواز، افتاد به ساییدن خانه. من گفتم: «پوست فرش و کاشی رو کندي! اینجا که تمیزه». او می‌گفت: «چشم مردها یکی صدای پای مارمولک و سوسک را نمی‌شنوه و یکی لایه نازک گرد رو روی میز و فرش نمی‌بینه!»

یک روز کیلو کیلو مهمات خرید و ریخت توی پادگان خانه؛ انگار که قرار بود جنگ و قحطی بیاید. بعد توضیح داد و توضیح داد. روز بعدش، یک کوه لباس ریخت جلوی من و خودش یک نمونه شلوار و یک نمونه پیراهن اتو زد و تمام حرف‌های لازم و نکات ایمنی را درباره اتو و طرز کار این آتشفشان گفت.

روزهای بعدترش تکه کاغذهایی نوشت و روی یخچال و ماشین لباس‌شویی و ماشین ظرف‌شویی چسباند. خیلی دقیق. مثلاً: «قبل از هر کاری توجه کنید که هیچ چیز روی ماشین لباس‌شویی نباشه. لباس‌ها که تو لباس‌شویی جمع شدند، دکمه فلان و بعد دکمه بهمان». آخرش هم کروکی دقیق کشیده بود.

روزهای بعد دستور پخت انواع خورش‌ت از قورمه و قیمه گرفته تا بادمجان را نوشت. فکر می‌کنید از کجا شروع کرد؟ گوشت گوساله و گوسفند هر کدام به شکل‌های خاصی توی نایلکس بسته‌بندی شده‌اند که قابل تشخیص باشند. نمک آشپزخانه با نمک طعام فلان فرق‌ها رو داره. جای نمک: کابینت سومی، پایین و سمت راست. با پودر لباس‌شویی در کمد انتهای آشپزخانه اشتباه نشه! پیاز داغ آماده توی یخچاله و از این جور راهنمایی‌ها. حتی نوشته بود: «پات به کابینت اُپن نخوره!»

آخرش هم کلی خورش‌ت فسنجان و بادمجان و قیمه درست کرد و گرم گرم توی شیشه‌های خالی مربا ریخت و درشان را بست. می‌گفت: «سرد که شد، مثل کنسرو می‌شه. درش رو هم نمی‌شه راحت باز کرد.»
وقتی زهره راهی شد، من و علی تا ۱۰ روز پادشاهی می‌کردیم. خانه تمیز، غذاها آماده و لباس‌ها مرتب. همسایه‌های مهربانی داریم. یکیش آقا رضا و سعیده خانم. شب اول برایمان غذا آوردند. من و علی مثل کارگرهای گرسنه که لقمه‌های غول‌پیکر می‌گیرند، لپ‌هامان باد کرده بود و چشم‌هامان کمی درشت‌تر و خیره‌تر شده بود.

از فردای آن روز شروع کردیم به نوبت تهِ خورش‌ت‌های کنسرو شده را در آوردیم. می‌چسبید. برای علی بلبلی می‌کردم که: «بابا، زندگی مجردی این‌قدرهام سخت نیست‌ها!»

علی می‌گفت: «حالا صبر کن! هر شیشه مربا که خالی می‌شه، یک حلقه از زنجیر استقلال و خوشی ما از بین می‌ره و می‌ریم به سمت دريوژگی و وابستگی به اجانب.»

شیشه‌های خورش‌ت را بعد از مصرف می‌شستیم و ردیف کنار هم

می‌خوردیم، چیز مشتی بود.

دو تایی افتادیم به جان خورشت قیمه، با خلال‌های سیب‌زمینی آماده‌ای که رویش ریختیم. در حین خوردن، بحثمان این بود که خیلی از اختراعات بشر براساس تصادف بوده.

و من و علی تا امروز که تقریباً به میانه‌های سفر زهره رسیده‌ایم، بارها و با تجربهٔ بیشتر غذا پخته‌ایم، اما هیچ‌کدام به خوشمزگی شاهکار دفعهٔ اول نشده. هیچ‌کدام.

حالا مرد آتش‌نشان باید از کجا آب جوشیده می‌آورد؟ همین‌جور آب کم می‌شد و علی آب‌رسانی می‌کرد. بالاخره علی حقیقت بزرگی را کشف کرد که صد سال بلکه هزار سال به عقل من نمی‌رسید:

– بابا، خب نمی‌شه یک خرده اون شعله رو کم کنی؟

اگر بخوایم تاریخ بشریت را به دو بخش تقسیم کنیم، می‌شود گفت، به قبل از این ابتکار و بعد از آن تقسیم می‌شود. چیزی تو مایه‌های «یافتیم، یافتیم!» ارشمیدس بود.

این وسط تلفن هم زنگ زد:

– نمی‌گذارن کارمون رو بکنیم!

علی رفت سر وقت لپ‌تاپش که همیشه روشن است. به نوت‌بوک فاطمی که آن هم همیشه خدا روشن است، زنگ زد و مدد طلبید. خوش‌بختانه زهره خانه بود و از آن طرف خط افتاد به راهنمایی. مثل

این‌هایی که شوهرشان رفته بالا پشت‌بام آنتن را تنظیم کند.

– آهان خوب شد. یک کمی این‌طرف‌تر. نه خراب شد!

بعد تازه یادمان آمد که برنج دم نکرده‌ایم. کاسه کاسه برنج ریختم. حسابش را نکرده بودم که برنج پف می‌کند و بالا می‌آید. با برنجی که پختیم، می‌شد همهٔ غذاهایی را که همسایه‌ها در حق من و علی خیرات کرده بودند، پس داد. این

درست که کمیت بالا گاهی و تا حدی کیفیت پایین را لاپوشانی می‌کند، اما دیگر نه این‌قدر! برنج را آبکش کردیم، اما مثل کته شد. نمی‌دانم اگر کته درست می‌کردیم، چی می‌شد. راستی ما باید برنج را اولش پاک می‌کردیم، نه؟

– دلت پاک باشه.

خلاصه چهار بعدازظهر غذا آماده بود. اجازه بدهید

برای حفظ اندک حرمت باقی‌مانده، شکل خورشت را زیاد توضیح ندهم. فقط اشاره کنم، وقتی بچه بودیم، برای درست کردن بادبادک، ظرف سیریش درست می‌کردیم. ظرف سیریش گاهی می‌ماند روی زمین و بعد کمی که می‌گذشت، قیافه‌اش یک جورهایی می‌شد که بماند.

با علی نشستیم که بخوریم. هی من به

علی تعارف می‌زدم و هی او به من! می‌گفت:

«بزرگ‌تری گفتن، کوچک‌تری گفتن.»

من هم می‌گفتم: «آب رو اول کوچک‌تر می‌خوره.»

دوباره نگاهی به برگهٔ

دستورالعمل‌های زهره انداختم تا ببینم

مبادا چیزی گفته باشد و ما عمل

نکرده باشیم. دیدم آخر برگه شمارهٔ

تلفنی نوشته. دقیق شدم. کنارش نوشته

بود: پیتزافروشی!

رفتم به طرف تلفن، اما یکدفعه علی شگفت‌زده

گفت: «بابا، بیا ببین چی شده! هووووم! محشره!»

راست می‌گفت. اگر چشممان را می‌بستیم و



شکفتن گل آقا

چگونه سرنوشت گل آقا با يك نامه کوتاه رقم خورد

همه خاطره کم‌رنگی از لحظه کشف استعداد و راز «من در این کار از بقیه بهترم» دارند، اما این راز را عده کمی جدی می‌گیرند. آن عده کم که بعدها می‌شوند مشاهیر، به جای اینکه لحظه را تجربه کنند و از آن بگذرند، همراهش شده‌اند و در طول زمان دنبال بقیه قطعات پازل زندگی‌شان گشته‌اند. کیومرث صابری فومنی، یکی از بزرگ‌ترین طنزپردازان بعد از انقلاب که به نام «گل آقا» معروف است، شرح داده که چطور پی یک جمله ساده در نامه‌ای قدیمی را گرفته و رسیده است به تأسیس مؤسسه‌ای به نام گل آقا.



نوجوان که بودم، یکی از آرزوهایم این بود که شاعر خوبی بشوم. پنجاه شصت عدد شعر سرودم که بعضی از آن‌ها چاپ هم شد. اما یک حادثه در ایام جوانی و در سن هجده سالگی مرا وارد عرصه طنز کرد. بدون اینکه دلم خواسته باشد.

در آن زمان انجمن ناشران جزوه‌هایی را منتشر می‌کرد به نام «کتاب‌های ماه» و این را به رایگان می‌فرستاد برای هر کسی که می‌خواست. من در سن شانزده سالگی خیلی دلم می‌خواست چیزی را بخوانم، در حالی که امکان خرید هیچ‌چیز را نداشتم؛ نه نشریه و نه کتاب. من این جزوه «کتاب‌های ماه» را می‌خواندم و با خیلی از آثار ادبی جهان آشنا شدم. در دانش‌سرای کشاورزی هم که بودم، هر ماه یکی از این «کتاب‌های ماه» می‌آمد و من مثل کتاب درسی آن را می‌خواندم و حفظ می‌کردم تا کتاب بعدی برسد. بعد از دانش‌سرا در یکی از دهات‌های گیلان معلم شدم. مدت‌ها «کتاب‌های ماه» به دستم نمی‌رسید. یک نامه نوشتم که ما به این پستی که برای ما نامه می‌آورد، هر دفعه یک سیگار مهرگان می‌دهیم. شما نمی‌توانید بگویید که مجله را فرستاده‌اید، ولی پستی آن را به دست من نرسانده است. او به خاطر سیگار هم شده، حتماً باید مجله را به من بدهد.

بعدها یک نامه کوتاه تاییبی به دست من رسید که «نامه شیرین و طنزآمیز شما واصل شد.» حالا ببینید چقدر باید این نامه در من تأثیر گذاشته باشد که هنوز هفت هشت خطش را حفظ هستم. این جمله که «نامه شیرین و طنزآمیز شما واصل شد» مسیر کار قلمی مرا کاملاً تغییر داد. من مدت‌ها می‌گشتم تا ببینم، کسی که با این کرامت با من برخورد کرده، کیست. آن نامه مرا به فکر فرو برد و من بالاخره به هر جان‌کدنی بود، طنزنویس شدم. چون با خودم گفتم که یک کسی گفته که نامه طنزآمیز شما واصل شد و شاید من بتوانم طنزنویس بشوم.»

پاتوق علم

رشد جوان



چگونه یک کد QR را اسکن کنیم؟

اگر گوشی هوشمند دارید، می‌توانید به سادگی یکی از برنامه‌های رایگان «اسکنر بارکد» را دانلود کنید. مانند «Red Laser» یا «Bar-code Scanner». این برنامه‌ها قادر به خواندن و رمزگشایی داده‌ها از یک کد QR هستند. می‌توانید با استفاده از دوربین گوشی، کد QR را اسکن کنید تا به صورت خودکار رمزگشایی شود.



کد پاسخ سریع (QRCode)

امسال در کنار بعضی مطالب مجله، یک کد «پاسخ سریع» یا «QR» گذاشته‌ایم. کافی است، برنامه خواندن کد QR را در گوشی تلفن همراهتان فعال کنید و بعد روی کد نگه دارید تا بتوانید از فیلم‌ها و مطالب بیشتر درباره آن مطلب مطلع شوید. به همین سادگی. حالا احتمالاً سؤالتان این است که کد QR چیست و چگونه آن را بخوانیم؟

کد QR (Quick Response) یا کد پاسخ سریع، نوعی بارکد دوبعدی است که می‌تواند با استفاده از گوشی‌های هوشمند و دستگاه‌های اختصاصی خواندن کد QR خوانده شود و به‌طور مستقیم به متن، ایمیل، وب سایت، شماره تلفن و... لینک می‌شود.



برنامه‌های شبیه‌سازی مجازی آسمان تمامی اجرام شناخته شده و قابل مشاهده در آن را پوشش می‌دهند. این شبیه‌سازها با بهره‌گیری از فناوری «واقعیت افزوده» اطلاعات تکمیلی بسیار خوبی در خصوص تمامی اجرام آسمان در اختیار شما قرار می‌دهند.

آسمان جیبی

چگونه با اپلیکیشن star chart آسمان را رصد کنیم

آسمان شب همواره جزو جذاب‌ترین و هیجان‌انگیزترین مناظر طبیعی بوده است. در یک شب تاریک و به دور از آلودگی نوری شهرها، اجرام متنوعی را می‌توان در آسمان دید که شاید در نگاه اول نتوان تفاوت خاصی بین آن‌ها قائل شد. اما اگر راهنمای خوبی همراه خود داشته باشید، می‌توانید به اسرار بیشتری از آسمان شب پی ببرید. «استارچارت» (Star Chart) بهترین راهنمای آسمان همه جا کنار شماست.

برنامه‌های کاربردی متنوعی وجود دارد که می‌توانند آسمان را

شبیه‌سازی کنند، اما برنامه استارچارت برترین و پرتیرافدارترین نمونه

از این دست است و تاکنون بیش از ۲۰ میلیون بار دانلود شده است.

با فعال کردن گزینه «حالت شبانه»، نور صفحه نمایش به رنگ سرخ و سیاه تبدیل می‌شود و به چشمان شما این امکان را می‌دهد که با تاریکی شب بیشتر سازگار شود و بتوانید ستاره‌های کم نور بیشتری را در آسمان تشخیص دهید.

در کنار تمام این امکانات می‌توانید از مجموعه زیادی ویدیو و مطلب آموزشی درباره اجزای منظومه شمسی لذت ببرید. با انتخاب هر جرم در آسمان می‌توانید به نزدیکترین فاصله از آن جرم سفر کنید و اطلاعات تکمیلی بیشتری درباره آن به دست آورید.

پس از اینکه با استفاده از سیستم «GPS» موقعیت مکانی خود را درون برنامه مشخص کردید و نقشه آسمان بر اساس موقعیت شما تنظیم شد، می‌توانید با جابه‌جا کردن زمان و تاریخ، موقعیت ستاره‌ها و دیگر اجرام را در زمان‌های دیگر مشاهده کنید و مثلاً ببینید که فردا ماه در چه ساعتی و از کجا طلوع می‌کند و یا چه زمانی می‌توانید مشتری، زهره و یا مریخ را در آسمان ببینید.

یکی دیگر از امکانات مهیج استارچارت که در دیگر نمونه‌های مشابه وجود ندارد، تقویم تاریخ فضاوردی و پدیده‌های نجومی است. این تقویم جامع به‌طور روزانه پدیده‌هایی مثل بارش‌های شهابی و سالگرد مهم‌ترین پروژهای فضایی را به شما یادآوری می‌کند. اگر علاقه‌مند به مباحث مربوط به نجوم و فضا باشید حتماً از این تقویم لذت می‌برید.

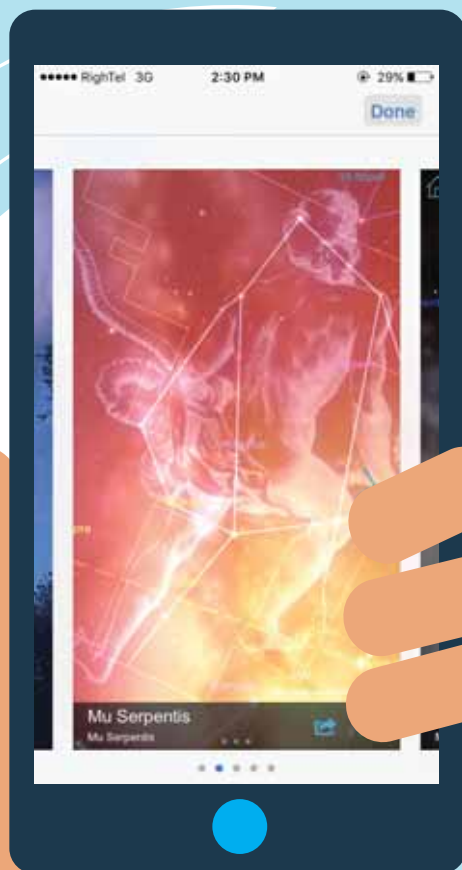


رشد جوان
در شبکه‌های
اجتماعی:



تمامی این امکانات در برنامهٔ استارچارت به‌طور رایگان در اختیار شما قرار می‌گیرند. اما اگر بخواهید آموزش‌های بیشتر داشته باشید و به امکانات بیشتری دست یابند، با پرداخت درون برنامه‌ای می‌توانید به این امکانات برسید.

شاید برایتان جالب باشد بدانید، درست در همان لحظه‌ای که شما آسمان را تماشا می‌کنید مردم آن سوی کرهٔ زمین چه تصویری از آسمان می‌بینند. کافی‌است دستگاه خود را به سمت پایین بگیرید تا ترکیب ستاره‌ها در آن قسمت آسمان را ببینید.



همه ما چیزی دربارهٔ

صورت‌های فلکی و صورت ماه تولد

شنیده‌ایم. احتمالاً عبارت‌هایی مثل «قمر در

عقرب» را هم شنیده باشید. یکی دیگر از جذابیت‌های این

برنامه طرح اساطیری صورت‌های فلکی است. با چرخاندن

گوشی همراه خود در قسمت‌های متفاوت آسمان می‌توانید

صورت‌های فلکی را شناسایی کنید.



نرم افزار **star chart** را می‌توانید از کافه بازار یا اپ استور به صورت رایگان دانلود کنید:

بیش از ۱۲۰ هزار ستاره در این برنامه کاربردی شبیه‌سازی شده است.

۱۲۰ هزار

تمام ۸۸ صورت فلکی آسمان با تصویرهای اسطوره‌ای آن‌ها، بر اساس طرح‌های منجم قرن ۱۷ میلادی، **یوهانس هولیوس**، مشخص شده‌اند. شامل فهرست اجرام عمق آسمان؛ فهرست مسیه.

۸۸ صورت

شما می‌توانید به ۱۰ هزار سال پیش یا آینده سفر کنید و جای‌گیری اجرام آسمان را در هر لحظه از این بازه تاریخی مشاهده کنید.

۱۰ هزار سال

تمامی امکانات این برنامه با تمامی گوشی‌های هوشمند و تبلت‌ها، و تمامی سیستم‌های عامل سازگار است. تنها موردی که در برخی سیستم‌ها قابل استفاده نیست، بخش مربوط به جهت‌گیری پویاست که در سیستم‌هایی که قطب‌نمای درونی ندارند، امکان پذیر نیست. البته در این سیستم‌ها نیز همچنان با اسکرول کردن می‌توانید از این اپلیکیشن جذاب استفاده کنید.

پیشنهاد می‌کنیم حتماً استفاده از این برنامه را تجربه کنید و با آسمان بالای سر خود بیشتر آشنا شوید.

محمد بهنام‌راد



معرفی آنتی‌بیوتیک‌ها



کشف داروهای ضد میکروبی (آنتی‌بیوتیک‌ها) یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای پزشکی قرن بیستم بوده است. آنتی‌بیوتیک‌ها داروهای شفا بخشی برای شکست همه بیماری‌ها نیستند، اما اگر در زمان مناسب استفاده شوند، می‌توانند بسیاری از امراض جدی و کشنده را درمان کنند. کاربرد آنتی‌بیوتیک‌ها در مقابله با گستره وسیعی از عوامل بیماری‌زاست. این داروها به‌خصوص برای مبارزه علیه دسته‌ای از عوامل بیماری‌زا، یعنی باکتری‌ها، طراحی شده‌اند.



نقش آنتی‌بیوتیک‌ها



در سال‌های ابتدایی قرن بیستم که درمانی برای میکروب‌های معمول وجود نداشت، تلفات انسانی این بیماری‌ها بسیار شدید بود. از زمان کشف «پنیسیلین» توسط الکساندر فلمینگ در ۱۹۲۸ تا به حال، این داروها جان صدها میلیون نفر را نجات داده‌اند. اما متأسفانه استفاده بیش از حد از این ماده باعث رشد میکروب‌های مقاوم به درمان آنتی‌بیوتیکی شده است. به صورتی که تخمین زده می‌شود در حدود ۲۰۰۰۰۰ کودک در سال در نتیجه این استفاده بیش از حد می‌میرند.

علل مقاومت
آنتی‌بیوتیکی

مقاومت آنتی‌بیوتیکی وقتی رخ می‌دهد که باکتری‌ها تغییر می‌کنند و نسبت به آنتی‌بیوتیک‌های درمان بیماری‌های ناشی از این باکتری‌ها، مقاوم شوند.

تجویز بیش از حد آنتی‌بیوتیک‌ها



بیماران دوره درمان خود را کامل به اتمام نمی‌رسانند.



استفاده بیش از حد از آنتی‌بیوتیک‌ها در پرورش دام، طیور و ماهی



کنترل و مدیریت ضعیف عفونت‌های بیمارستانی



رعایت نکردن موارد بهداشتی و سلامت فردی به صورت صحیح



تولید نشدن آنتی‌بیوتیک‌های جدید





آنتی‌بیوتیک‌ها به دام‌ها و گیاهان زراعی داده می‌شوند

در روده حیوانات، باکتری‌های مقاوم به دارو تولید می‌شوند.



آنتی‌بیوتیک‌هایی که برای بیماران تجویز می‌شوند، سبب تولید باکتری‌های مقاوم به دارو در روده بیماران می‌شوند.



باکتری‌های مقاوم به دارو از طریق غذا، محیط (آب، خاک، هوا) یا تماس مستقیم به انسان انتقال می‌یابند.



بیمار به بیمارستان مراجعه می‌کند.



باکتری‌های مقاوم از طریق عدم رعایت بهداشت یا مکان‌های آلوده به دیگر بیماران انتقال پیدا می‌کنند.



باکتری‌های مقاوم به دارو در جامعه عمومی انتشار پیدا می‌کنند.

؟؟؟؟

چه باید کرد؟ وظایف گروه‌های مختلف جامعه

؟؟؟؟

پزشکان و کادر درمانی باید از تجویز غیر ضروری این داروها خودداری کنند و تا حد امکان از راهکارهای جایگزین استفاده کنند. همچنین در حد امکان از فروش بدون نسخه پزشک این مواد که امکان استفاده بدون قاعده آنتی‌بیوتیک‌ها توسط بیماران فراهم می‌آورد، جلوگیری کرد.



پزشکان

● اغلب مردم به اشتباه فکر می‌کنند آنتی‌بیوتیک‌ها را می‌توان برای بیماری‌های ویروسی مانند آنفلوآنزا و سرماخوردگی نیز استفاده کرد. مردم باید بدانند که استفاده بیش از حد از آنتی‌بیوتیک‌ها نه تنها ضامن سلامت آن‌ها نیست، بلکه در بلندمدت خطری بزرگ برای سلامتی خود افراد و جامعه است.



عموم مردم

● آنتی‌بیوتیک‌ها را تنها در صورت تجویز پزشک، مصرف کنیم.

● همیشه نسخه پزشک را کامل مصرف کنیم، حتی اگر احساس می‌کنیم حالمان بهتر شده است.

● آنتی‌بیوتیک‌های از قبل مانده را مصرف نکنیم.

● هیچ‌وقت آنتی‌بیوتیک‌هایی را که داریم به دیگران ندهیم.

● با شست‌وشوی مداوم دست‌ها، اجتناب از تماس با افراد بیمار و انجام واکسیناسیون از ابتلا به عفونت‌ها جلوگیری کنیم.



کشاورزان

استفاده غیرضروری از آنتی‌بیوتیک‌ها در محصولات کشاورزی و پرورش دام و طیور باید تا حد امکان کاهش یابد.

آشنایی با فناوری دست مصنوعی

يك دست مصنوعی به نام «لوك» (LUKE)، بعد از جنگ عراق در آمریکا، طراحی شد. این دست رباتیک با استفاده از سیستم‌های الکترونیکی پیشرفته‌ای که دارد، با اتصال به سیستم اعصاب بدن و با بررسی امواج ارسالی ماهیچه‌ها و مغز، مانند یک عضو طبیعی قابلیت‌هایی به مراتب بالاتر از اندام مصنوعی دیگر را برای بیمار فراهم می‌کند. به وسایلی که به سیستم اعصاب بدن وصل می‌شوند و با قابلیت‌های هوشمند و شبکه‌ای از سنسورها مانند عضوی از بدن عمل می‌کنند «سیستم‌های بیونیک» می‌گویند. پنجه و میچ دارای قابلیت تحرک بالا، ساختار مکانیکی منعطف و نرم، و مقاومت بالا، این دست مصنوعی رباتیک را به یکی از بهترین عضوهای مصنوعی تبدیل کرده است. بعد از یک دهه تحقیق و ساخت نمونه‌های اولیه، این محصول در نهایت تجاری شده و در اختیار برخی از بیمارستان‌ها در آمریکا قرار گرفته است.

ماژول میچ دست، پنجه، ساعد و شانه: ۴۷ کیلوگرم



این دست مصنوعی را مخترع مشهور، دین کمن، و همکارانش در شرکت تحقیق و توسعه دکا (DEKA) در شهر «منچستر» در ایالت «نیوهمپشایر» آمریکا در قالب بخشی از برنامه «سازمان پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته دفاعی آمریکا» برای انقلاب در زمینه ساخت اعضای مصنوعی طراحی کرده و ساخته‌اند.



خبرگزاری رویترز نوشته است: «کاربر این دست مصنوعی می‌تواند، از چیزهایی به ظرافت یک حبه انگور، تا ابزارهای بسیار زمختی مانند دریل را بردارد.»



خالقان این دست مصنوعی نامش را، به یاد دست مصنوعی فوق پیشرفته لوك اسکای واکر، در مجموعه فیلم‌های جنگ ستارگان، «دست لوك» گذاشته‌اند.



زمان تست و ساخت و تکامل تا ارائه نسخه اولیه برای بیماران: ۱۰ سال

هزینه تحقیقات: بیش از ۱۰۰ میلیون دلار

قیمت: حدود ۱۰۰ هزار دلار

ولتاژ کاری: ۱۴/۸ ولت

دمای قابل کارکرد: از ۱۰- درجه سانتی‌گراد تا ۵۰ درجه سانتی‌گراد

سنسورها:

IMU: ترکیبی از سنسورهای تشخیص شتاب حرکت،

جهت و سرعت حرکت، فشارسنج و قطب نما.

EMG: سنسور دریافت امواج ماهیچه‌ها برای تشخیص

فرمان بر اساس امواج بدن.

فشار سنج انگشتان

فشار سنج داخلی بدنه

سنسورهای تماسی

سنسورهای مقاومتی

ماژول مج دست و پنجه: ۱/۴ کیلوگرم

ماژول مج دست، پنجه و ساعد: ۳/۴ کیلوگرم

آلیاژ نسوز و مقاوم در برابر حرارت



۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

تیم نصب‌کننده: تیمی از پزشکان و متخصصان رباتیک و مهندسی پزشکی برای هر بیمار دست را در بهترین وضعیت کاری از لحاظ عملکرد سنسورها، دریافت امواج بدن و ... تنظیم می‌کند.

در مناطق جنگلی، کوهستانی، اراضی کشاورزی، یا ساختمان‌های روستایی زندگی می‌کنند و در آمریکا، اروپا، آفریقا و آسیا حضور دارند. در ایران هم از شمال خراسان تا آذربایجان، کردستان، کرمانشاه، لرستان و شمال خوزستان زیستگاه راسو محسوب می‌شود.



طول سر و تنه‌اش حدود ۱۱۵ میلی‌متر است که در درازترین حالتش به حدود ۲۵۰ میلی‌متر می‌رسد. ۲۵۰ میلی‌متر یعنی دو برابر یک تلفن همراه معمولی یا قطر یک توپ فوتبال. وزنش هم می‌تواند از ۲۵ تا ۲۵۰ گرم متفاوت باشد.



اندازهٔ بالابان در مقایسه با مجله‌ای که در دست شماست



۱۳ میلی‌متر

نقش و نگار

موهای پشتش به رنگ قهوه‌ای و پایین بدنش سفید رنگ است. خط حدفاصل رنگ پشت و پایین بدن کاملاً مشخص است. در قسمت‌های شمالی‌تر آسیا و اروپا یا آمریکا، این چرخه‌ای که می‌بینید ممکن است کاملاً اتفاق بیفتد و در زمستان راسو کاملاً سفید شود. اما در ایران به غیر از شمال غربی ایران و مناطق خیلی کوهستانی البرز، تا به حال راسوی کاملاً سفید دیده نشده است.

راسوها همه چیز خورند؛ مثل موش، موش صحرایی، خرگوش، پرنده، گیاه، ؤل و حتی خزند.

تخریب زیستگاه، کم شدن شکارهایش، پرنده‌های شکاری، مارها و پستان‌داران شکارچی کوچکی مثل روباه و شغال.

هم روز و هم شب فعال است. به‌صورت انفرادی زندگی می‌کند. در سوراخ حیواناتی مانند موش ساکن می‌شود یا در زمین و شکاف سنگ‌ها و سوراخ درختان لانه می‌سازد. و از قلمرو خود دفاع می‌کند.

قلمرو آن‌ها بین چهار تا هشت هکتار (یک هکتار یعنی دو زمین فوتبال) را در بر می‌گیرد. البته نرها حدود یک چهارم، قلمروی بزرگتر نسبت به ماده‌ها دارند.

تولید مثل

آن‌ها در تمام ماه‌های گرم سال جفت‌گیری می‌کنند. سه تا ده بچه می‌زایند و تعداد دفعات زایمان دو بار در سال است. بچه‌ها در سه هفتگی چشم باز می‌کنند، تا سه ماهگی وابسته به مادرند و در یک سالگی بالغ می‌شوند. معمولاً بین سه تا چهار سال عمر می‌کنند اما در اسارت تا ده سال هم می‌توانند، عمر کنند.

روش‌های شکار

● قاقم، موش خرما یا همان راسو، یک شکارچی تنها و متمرکز برطعمه، با خشم فراوان است. او به دنبال طعمه‌های ضعیف، مثل موش، ؤل (نوعی جونده)، خرگوش و پرنده‌گان کوچک می‌گردد. راسوها با توجه به هدف شکار و فرصت‌هایشان، روش‌های گوناگونی را به کار می‌بندند. ترتیب استفاده از حواس برای شکار عبارت است از: بوکشیدن؛ شنیدن؛ دیدن.

● شکار کردن پستان‌داران بزرگ: راسوها جسور، باکفایت و درنده هستند. آن‌ها به شکار در اطراف نهرها، پشته‌ها، پرچین‌ها و دیوارها یا در محیط چمنزارها و مرداب‌ها تمایل دارند. روی یک الگوی زیگ‌زاگی می‌دوند و طعمه را جست‌وجو می‌کنند. نرها طعمه‌های بزرگ‌تری را نسبت به ماده‌ها شکار می‌کنند؛ طعمه‌هایی مثل خرگوش.

● راسو با تشخیص بوی طعمه، آن را تا مسافت زیادی دنبال می‌کند. سپس بر پشت/گردۀ طعمه می‌پرد و با چهارپایش به او می‌چسبد و با پاهای عقبی‌اش تن طعمه را خراش می‌دهد.

● راسو همانند بیشتر خزپوش‌ها، پشت گردن را گاز می‌گیرد. فک قفل‌شونده‌اش به او اجازه می‌دهد که به طعمه‌اش محکم بچسبد.

● شکار کردن پستان‌داران کوچک: این خزپوش عادت دارد روی پاهای عقبی‌اش بلند شود. از طرف دیگر، داشتن دست و پاهای کوچک به حیوان اجازه می‌دهد که به راحتی به هنگام شکار در توله‌ها حرکت کند.

● بسته به موقعیت، در نقطه مناسبی می‌ایستد، خوب گوش می‌دهد و به اطراف نگاه می‌کند تا بویها را در باد آتالیز کند.

● راسو در حین شکار، از یک سوراخ به سوراخ دیگر می‌دود و حتی سوراخ‌های ریز را هم بررسی می‌کند. او می‌تواند با بو کشیدن مسیر دقیقی را که ؤل‌ها (نوعی جونده) و موش‌ها طی کرده‌اند، بیابد.





آنقدر سریع از لای بوته‌ها می‌دوید که مرغ‌ها هم فقط شک می‌کنند، چیزی از همین بغل رد شده است یا نه. می‌روید سمت علف‌های بلند، می‌نشینید و اوضاع را می‌سنجید تا اگر لازم بود، مأموریت را آغاز کنید.

می‌دانید اگر از وسط مرغ و خروس‌ها رد شوید، سرو صدا می‌کنند و همه چیز را به هم می‌ریزند. در یک آن تصمیم می‌گیرید، از درخت بالا بروید و بپرید روی مرغ‌دانی... صدای برخوردتان با حلب سقف مرغ‌دانی صدای مشکوک خروس را درمی‌آورد، اما کار شما فقط چند ثانیه طول خواهد کشید. و برنده بازی و جایزه‌اش (تخم مرغ) شما هستید.

در سال‌های اخیر به دلیل تخریب زیستگاه راسوها و گسترش زندگی آدم‌ها در هر جای خوش آب و هوایی، راسوها برای خوردن تخم مرغ‌ها، به سراغ مرغ‌داری‌ها می‌روند.

تخم مرغ دزد



دویدن	★★★★★
بالا رفتن	★★★★★★★★★★
حفر کردن	★★★★★★
بینایی	★★★★★★
شنوایی	★★★★★★
بوایی	★★★★★★
شنا کردن	★★★★★★
سر رفتگی	★★★★★★

● راسو کوچک‌ترین گوشت‌خوار ایران و حتی کوچک‌ترین گوشت‌خوار دنیاست.

● چیزی که ما همه به اسم راسو می‌شناسیم و یا در کارتون‌ها دیده‌ایم، سیاه است. اما منظور ما در این متن این نوع راسو نیست. ما از این نوع (اسکانک) در ایران نداریم!

● اولین چیزی که با اسم راسو به ذهن ما می‌آید، بوی بد است و حاله دود سبزی که در کارتون‌ها نشان می‌دهند. راسوها و اغلب راسوساتان در ناحیه مخرج خود غده توسعه یافته تولید بو دارند. هر وقت در تنگنا قرار بگیرند یا احساس خطر زیادی کنند، مجبور می‌شوند از آخرین راه دفاعی‌شان استفاده کنند که همان بوی بد معروف است.

● این جانوران از بوی بدشان استفاده‌های گوناگونی می‌کنند. آن‌ها می‌توانند غذاهایی را که قبلاً به آن بو آغشته و در زیر خاک پنهان کرده‌اند، دوباره پیدا کنند. یا برای آنکه جانوران دیگر به غذایشان دستبرد نزنند، آن را با بوی بد آلوده می‌کنند. همچنین راسوها از این بو برای جلب جفت خود استفاده می‌کنند.

● سرعت دویدن راسوها بین ۱۶ تا ۲۵ کیلومتر در ساعت تخمین زده می‌شود.

● راسو وقتی احساس خطر می‌کند، پشت به قربانی می‌ایستد، دمش را بالا می‌گیرد و شروع به صدای خش خش و سرو صدا درآوردن با پاهایش می‌کند. این‌ها علائم هشداردهنده قبل از تولید بوی بد هستند.

● سوخت‌وساز (متابولیسم) بدن راسوها خیلی سریع و بالاست. او هر روز باید به اندازه نصف وزن بدنش غذا بخورد تا انرژی کافی داشته باشد.



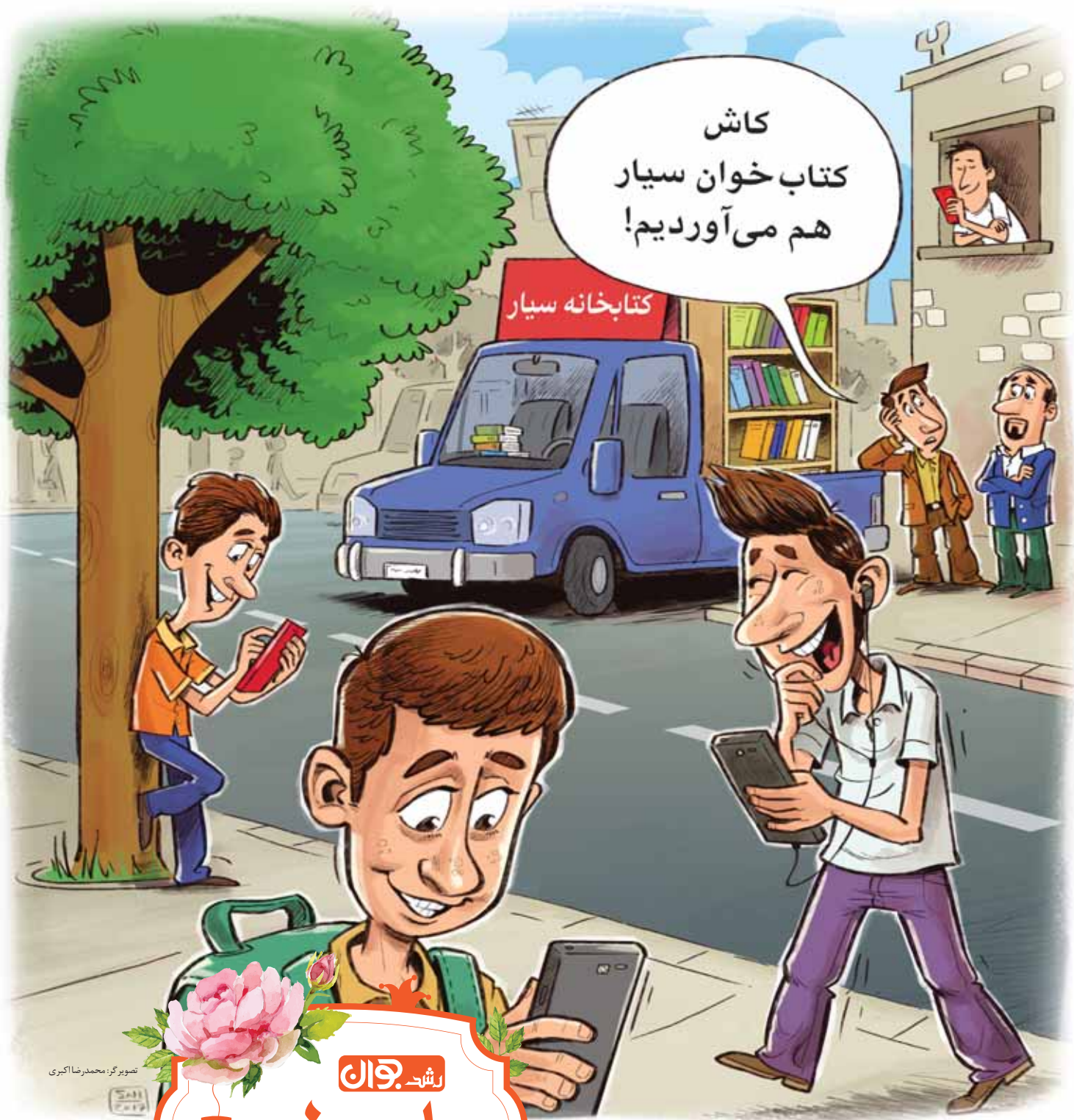
لارو دو روزه ماهی گورخری.
این ماهی گونه‌ای از
کیپوردندان‌هاست که به طور
طبیعی در آب‌های ایران دیده
می‌شود.



علت نام‌گذاری ماهی
گورخری، خطوط راه‌راهی
است که روی بدن گونه نر
دیده می‌شود.



۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹



تصویر گر: محمد رضا اکبری



یکی از مسئولان: کتابخانه‌های سیاری داریم که به بعضی مناطق می‌روند و کتاب امانت می‌دهند.

آزتکها

مهرداد حسین زاده

آزتکها یک تمدن آمریکای مرکزی در مکزیک بودند که فرهنگ اساطیری بسیار غنی داشتند. آزتک یعنی مردمی که از سرزمین «آزتلان» (سرزمین افسانه‌ای آزتکها) آمده‌اند. البته خودشان به خودشان «مکزیکا» می‌گفتند. حالا چه بیماری صعب‌العلاجی داشتند که به خودشان نمی‌گفتند آزتک، معلوم نیست. آن‌ها به خوردن گوشت علاقه شدیدی داشتند، اما اصلاً به حیوانات علاقه نداشتند و ترجیحشان خوردن گوشت انسان بود. اگر انسان پیدا نمی‌شد گیاه‌خواری می‌کردند. به همین دلیل بعد از چند سال با بحران کمبود انسان مواجه شدند. این شد که با سران دیگر قبایل برای دریافت کمک‌های انسانی وارد مذاکره شدند. در زیر متن یک مذاکره را با هم می‌خوانیم.

آزتک: سلام بر تو ای نماینده قوم همسایه.

نماینده قوم همسایه: سلام. چاکرم.

آزتک: آدم مادام تو دست و بالتون چی داری؟

نماینده قوم همسایه: هرچی دلت بخواد. ولی امروز از اتحادیه قیمت جدید اومده، آدم کشیده بالا.

آزتک: ای بابا، هرروز قیمتو بالا می‌برن! دیگه باید بریم نون و سیب‌زمینی بخوریم تا زنده بمونیم. کی دیگه دستش می‌رسه به گوشت آدم.

نماینده قوم همسایه: والا ما هم تو ضرریم. فکر کردی باباننه بچه چقدر سود می‌کنن؟ همه‌اش می‌ره تو جیب دلال‌ها.

آزتک: خب حالا به پنجاه شصت کیلویی داری بدون چربی؟

نماینده قوم همسایه: ما گوشت و چربی رو جدا نمی‌خریم که بخوایم جدا بفروشیم. همه‌اش درهمه.

آزتک: دقت کردی ما داریم فارسی صحبت می‌کنیم؟

نماینده قوم همسایه: گفتم نمی‌تونم راحت باهات کل کل کنم.

آزتک: بیخیال، کارت‌خوان داری؟

و بدین ترتیب این روند سالیان سال ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۵۱۹ یک ملوان اسپانیایی همراه با ارتشی کوچک به آن‌ها حمله کرد. برخلاف انتظار، آزتک‌هایی که برای خوردن غذای اروپایی، نان ساندویچی در دست آماده بودند، به سختی شکست خوردند. یعنی ارتش کوچکی که قرار بود قاتق نانشان باشد، قاتل جانشان شد و بساط حکومت آزتک را برچید. در حال حاضر عده زیادی از مکزیک‌ها (به غیر از ذرت‌ها) از نوادگان آزتک‌ها هستند.

بحر طویل

سعید طلائی

خوش به حال من و احوال من و سایر امثال من و طالع و اقبال من و خوشگلی فال من و بخت درخشان که سرانجام پس از صبر فراوان شده آبان و من و جمع رفیقان همه شادیم و ملنگیم و غزل‌خوان که سرانجام در این موسم پاییز، دبیران و مدیران دل‌انگیز به دور از تشر و طعنه و تبعیض به شکلی غلواآمیز به ما نیز اهمیت ناچیز دهند. البته بایست بگویم که نه آنجور! که این آتش نباید بشود شور و نباید بدهد مزه بلغور. دبیر آمد از آن دور و به ما گفت برای همه یک نمره مثبت شده منظور به غیر از قلی محتشمی‌پور که هست این وسط او وصلة ناجور - زده سنگ و شده گربه مستخدمان کور - ولی مابقی ما همه یک نمره گرفتیم از استاد، خدایش بکند شاد که این هدیه به ما داد. که یک مرتبه آقای مدیر آمد از آن سو و سپس کرد به ما رو و درآمد کمی از حالت اخمو و خبر داد که این هفته هماهنگ شده مدرسه کلاً برود چند شب اردو... چه مدیری! دم او گرم و سرش سالم و پرمو. پس از او ناظممان آمد - آقای جوانمرد - و در آن حالت خونسرد چنین گفت که یک روز در این هفته کسی غیبت اگر کرد ندارد غم و پیگرد و از اینجا نشود طرد و برایش نشود دردسر و قوزبالاقوز. که در نیمه آبان شده یک روز به نام گل خوش‌رایحه و گنج‌گران‌مایه و مرموز... «دانش‌آموز»، امید همه مملکت و چشم و چراغ وطن و شمع دل‌افروز! ... ولی ما که نداریم توقع ز دبیران و عزیزان گران‌مایه و دلسوز نه به قدر سر سوزن، نه درازای دم یوز.

دیگه هر چی درس می‌خونم خوابم نمی‌بره! دکتر خوب سراغ ندارید؟ 😊 در کتابخانه سکوت را رعایت کنید. شاید بعضی‌ها خواب باشند!

علیرضا پاکروان

کوتاه نوشته‌ها



از یادداشتهای یک محقق جوان فضایی!

علی زراندوز

در ادامهٔ سفرم به زمین، برای اینکه بتوانم رفتار جوانان زمینی را از نزدیک بررسی کنم، خودم را به شکل آن‌ها درآوردم. لباس‌های زمینی پوشیدم و وارد جمع آن‌ها در حیاط یک مدرسه شدم. اولش هیچ کس به من توجه نمی‌کرد ولی وقتی به‌طور ناگهانی زمین خوردم و سر زانوی شلوارم پاره شد، همه دورم جمع شدند و شروع کردند به تعریف و تمجید از تیپ جدید و مُد لباسم. چند نفرشان هم مرتب از من می‌پرسیدند که لباس پارهام را از کجا خریده‌ام! من واقعاً گیج شدم. آخر مگر شلوار پاره دیدن، این همه ذوق دارد؟ در سیارهٔ ما هر جوانی که به هر دلیلی شلوارش در خیابان پاره شود، دچار چنان ننگی می‌شود که داوطلبانه می‌رود سوار کپسول فضایی می‌شود و خودش را به نزدیک‌ترین سیاه‌چاله پرتاب می‌کند!

نکته‌ای که در مورد جوانان زمینی بسیار جای تحقیق دارد و اطمینان دارم معلم فضایی‌ام از توجه من به آن خوش‌حال می‌شود، زبان عجیب و غریب آن‌هاست. آن‌ها به ظاهر با همان زبان بزرگترها صحبت می‌کنند ولی عباراتی دارند که فقط خودشان از آن سر درمی‌آورند. البته من توانستم بعضی از این اصطلاحات را رمزگشایی کنم. مثلاً وقتی جوانی به جوان دیگر می‌گوید: «رسیدی خونه اس بده!» یعنی وقتی به خانه‌ات رسیدی، حرف S انگلیسی را که به تو قرض داده بودم، در کیفیت بگذار و فردا که به مدرسه آمدی، آن را به من پس بده. خیلی ممنون! یا اگر جوانی به دیگری بگوید: «برو بابا زاقارت!» یعنی: «برو ای پدرِ کلاغِ هنرمند!» البته من هنوز نتوانستم بفهمم چطوری یک جوان می‌تواند صاحب فرزندى شود که هم کلاغ است، هم هنرمند. ولی به هر حال مشخص است که زاقارت، از دو کلمه زاغ (البته با یک غلط املایی در حرف آخر!) به معنی کلاغ و Art به معنی هنر، تشکیل شده است!

بامزه بازی

مهدی استاداحمد

بدون شک از اون بامزه‌هاشم که می‌تونم توی هر جایی جا شم همیشه تو کلاس و موقع درس دلم خیلی می‌خواد بامزه باشم

می‌تونم پنج شیش تا جوک بیارم گل لبخند رو لب‌ها بکارم برای اینکه شوخی کرده باشم نگو رو صندلی پونز بذارم!

پرم از شور شیرین جوانی جسارت دارم و خوش‌سرزبانی نمی‌دانی که وقتی در کلاسم چه حالی می‌دهد تکه‌پرانی

نبوده انضباطم تاکنون بیست همیشه بین بدها می‌شوم لیست درست است اینکه دارم شور شوخی ولیکن مطمئنم راهش این نیست



مربی پرورشی از بچه‌ها می‌پرسید چه استعدادهایی دارن. یکی می‌گفت نقاشی، یکی می‌گفت شاعری... فقط من بودم که استعداد چاقی داشتم!



دبۀ تاریخ / ببری خان

عبدالله مقدمی

اگر به کسی بگوئید که یک موقعی مهم‌ترین تصمیمات مملکتی در ایران، افتاده بود گردن یک گربه، حتماً اول مسخره‌تان می‌کنند و اگر روی حرف خود خیلی تأکید کنید، احتمالاً در دوستی‌شان با شما تجدید نظر می‌کنند. همه این‌ها به خاطر چیست؟ چون این بندگان خدا حال نداشته‌اند تاریخ بخوانند تا بدانند که ببری خان کیست. توجه کنید خان که می‌گوییم، واقعاً خان‌ها! نه از این خان الکی‌ها.

ناصرالدین‌شاه بازی با گربه را خیلی دوست داشت. یک گربه بزرگ داشت به نام کشور ایران و یک گربه کوچک به نام ببری خان! اما انگار خیلی حوصله اداره و رسیدگی به گربه بزرگ را نداشت. اما گربه کوچک...

از علاقه ناصردین‌شاه به این گربه خرسانس! همین بس که بزرگان و اعیان برای اینکه درخواستشان مورد عنایت و قبول قبله عالم بشود، عریضه را می‌انداختند گردن این خان پشمالو و هلش می‌دادند سمت همایونی! گربه هم که یواش‌یواش به اهمیت وجود خودش پی برده بود، اواخر تا بیست سی تا موش چاق و چله و سی چهل تا گنجشک از طرف نمی‌گرفت اصلاً جواب سلام یارو را نمی‌داد.

ببری خان در طول عمر گهربار خود بارها وزیر عوض کرد، حاکم عزل کرد، صدراعظم منصوب کرد و هزار تا کار دیگر! ایشان برای خودش کالسکه مخصوص داشت، نوکر داشت، حاجب داشت و هزار تا چیز دیگر.

خلاصه که اگر روزی از دم سطل آشغالی رد شدید و شنیدید که گربه‌ای به رفقای خود می‌گوید: جد جد جد من برای خودش شاهی بوده، آن هم شاه آدم‌ها، حرفش را تأیید کنید و نگذارید گربه‌های دیگر نواده ببری خان را مسخره کنند. خوبیت ندارد!

رشدنامه!

(منظومه دنباله‌دار)

سعید سلیمان پور ارومی

قسمت اول

در یاد خدا و شکر نعمت شادی و خوش و بش!

به نام آن که لب را خنده بخشید
ملاحظه‌ها به شعر بنده بخشید!
به نام آن که رامش‌بخش جان‌هاست
«حلاوت‌بخش معنی در بیان‌ها»ست
خداوندی که شادی‌آفرین است
فرح‌افزای دل‌های غمین است
پس از پایان کار غم‌زدایی
کند در قلب‌ها شادی‌فزایی
برای خنده یک بنده زار
جوک آورده برون از جرز دیوار!
چو دیده بس فزون شد درد و داغش
فرستاده کسی چون من سراغش!
که از بهرش دو سه بیتی بخواند
که لبخندی به لب‌هایش نشاند!

سلامی می‌فرستم در ادامه
سوی خوانندگان این چکامه
سلامی گرم دارم، می‌پذیرید؟
نگشته تا ولرم آن را بگیرید!
سلامی مایه‌دار و دبش و مشت‌ی (!)
سلامی خوشگل و اردیبهشتی،
کنم ارسال سوی خانه‌ها تان
شبیه مبلغ یارانه‌ها تان!
جوانا! فارغ از غم‌های جان‌سوز
بیا بشنو سخن‌های دل‌افروز
غذای روح، لبخند است و شادی
به او از این غذاها هیچ دادی؟!
نگویی: «زندگی جز استرس نیست
مرا از بهر خنده هیچ حس نیست!
زمانه تا زند یک شادی استارت،
فرود آرد غمی بر سینه‌ام، زارت!»
به پاسخ گویمت ای یار جانی
مشو غافل ز سر شادمانی
نمی‌گویم که در دنیا غمی نیست
که بی‌غم توی دنیا آدمی نیست
ولی چون غصه خود را کرد تحمیل
بَرَد کلا توانت را به تحلیل!
چرا باید شدن آیینۀ دق؟
به جای فاه‌قاه ای دوست، هق‌هق؟!!





دانش آموز

علیرضا پاکروان

دانش آموزی دبیرستانی ام
دوست دار رشته انسانی ام
المان از درس های خارجی
جبر یعنی اینکه من قربانی ام
از برای نمره تهدیدم مکن
خوب می دانی که یک ایرانی ام
مدرسه یعنی شعور زندگی
من شعور خالص پنهانی ام
تو معلم، سرور و سالار من
من همانی که خودت می دانی ام
پاچه خوارم یا زرنگ مدرسه
یا هر آن چیزی که تو می خوانی ام
با زبان خوب جذب می شوم
بد بگوئی از خودت می رانی ام
با نوازش های تو شل می شوم
من گوگولی و کمی مامانی ام
باورم کن دانش آموزم، فقط
مهر باطل خورده بر پیشانی ام

شکست پهلوان از منوکسید کربن

مصطفی مشایخی

شبی ناگهان یک کهن پهلوان
به دوران ما آمد از باستان
مر او را به سر، شوق نخجیر بود
که دل ضعفه اش لنگ یک شیر بود
سحرگاه از خانه آمد به در
نگاهی بینداخت بر دور و بر
نه شیری نه قوچی نه غازی سپید
فقط موش در جوی و بلوار دید
سرآسیمه تا هر کجا اسب راند
سر یک گذر در ترافیک ماند
تباهید و اعصابش از هم گسیخت
بژاژید و بر حال خود اشک ریخت
که این جا چرا راهبندان شده است
مخم هنگ کرده است و داغان شده است
سه ساعت در آن حال و احوال بود
کجا دیگر آن فردِ نرمال بود
منوکسید کربن در او رخنه کرد
شش و قلبش از دود آمد به درد
همانی که روزی نفس کش بُدی
پر از سرفه و آه و خس خس شدی
بیفتاد از اسب و بیپوش شد
یل پیل تن، کمتر از موش شد

و را پشت یک وانت انداختند
ته سی سی یو بستری ساختند
پزشکش شوکانید و یک نرس مرد
هوا توی شش هاش پمپاژ کرد
به سختی از اغما رهیدن گرفت
در او نیمه قلبی تپیدن گرفت
به خود گفت من پهلوان بوده ام
یلی پیل تن در جهان بوده ام
چه شیران که در چنگ آورده ام
من آنم که فولاد خم کرده ام
اگر زرتم این گونه قمعور شد
منوکسید کربن به من زور شد
بیاییم کاری هوایی کنیم
بکوشیم تا سم زدایی کنیم
دوچرخه درآریم از خانه ها
بتازیم هر راه نزدیک را
نگازیم با خود روان، دم به دم
نباریم هی دوده در حلق هم
هوایی چنین دوده آلود و تار
مخل حیات است و «ناک اوت» کار



۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

داستان یزدگرد و ریزگرد!

عباس احمدی تصویرگر: امیر حسین داودی

به نام خداوند دریا و خاک
جهان آفرین، راد یزدان پاک
بگویم تو را قصهٔ ریزگرد
دل نازک از گرد، آید به درد
چنین گفته انگار دانای طوس
که در دورهٔ رستم و اشکبوس
به قدری هوا بود صاف و زلال
که می‌شد همی جوج زد در شمال!
بشر با طبیعت دلش صاف بود
کجا در پی ظلم و اسراف بود
زمین با صفا و هوا بی‌غبار
«نه سرد و نه گرم و همیشه بهار»
کنون جای افسانهٔ یزدگرد
بباید سرود از غم ریزگرد!

ولی حیف برگشت ناگه ورق
نماندی به جان طبیعت رمق
ز بس ذره اندر هوا داد قر
فضا تیره شد آسمان شد کدر
به ایران زمین خشک، تالاب شد
و دریاچه‌ها خالی از آب شد
به اندک نسیمی به پا خاست خاک
هوا تیره شد مثل شب، ترسناک

به لاتین بود نام این فتنه، **Dust**
که چسبد به ابروی ما همچو ماست!
پکیچی ز گرد و غبار است و دود
که برخیزد از بستر خشکه‌رود
بود تحفه‌ای از کویت و عراق
که مهمان شود توی چشم و دماغ!
خلاصه چو یک غنچه پرپر شدیم
و دور از شما، خاک بر سر شدیم!
بکاری اگر هسته‌ای لای مو
پس کله‌ات درمی‌آید هلو!
به ناگاه توفانی از گرد و خاک
ز ایلام آمد به سوی اراک

نه تنها به ایلام و مهران رسید
ز البرز رد شد، به تهران رسید
به یزد و به کرمان و خاش و طبس
همی حبس در سینه‌ها شد نفس
به رگ، خون این مردمان لخته شد
تنفس به کلی درش تخته شد!
چه گویم ازین غم که نبود روا
که اهواز دیگر ندارد هوا
به هر باد اندک به پا خاست گرد
تو گویی به پا شد به گیتی نبرد
تو گویی دوباره پس از سالیان
به ما حمله کرده‌ست چنگیزخان
بسی خشک شد باغ اندر سکوت
بخشکید برگ درخت بلوط
چنان شد پر از خاک و شن این ریه
که بخشید زن، مرد را مهریه!
به قدری‌ست این گرد، بختش بلند
«که از باد و باران نیاید گزند»

خلاصه نایست بی‌کاره بود
ببایست تا فکر یک چاره بود
مهندس! مزن روی هر رود، سد
مده آب را حکم حبس ابد
چو خواهی که تالاب احیا شود
کویر از همین آب، برنا شود
تلاشی نماییم و با هن و هن!
بکوشیم در راه تثبیت شن
هلا تا به کی گریه زاری کنیم؟
به تلماسه‌ها تاغ‌کاری کنیم
بیابان‌زدایی کنیم و سپس
تنفس کنیم از هوای ملس!



کارخانه و پاساژ مهم‌تر است یا گنجشک و کلاغ؟

اسماعیل امینی

هوای شهر: اسم خودت را گذاشته‌ای هوای طبیعی؟ برو بابا دلت به چه چیزهایی خوش است!

هوای پاک: اسم تو چیست؟ چرا این قدر تیره و غبار آلوده‌ای؟!

هوای شهر: من هوای شهرم، با رنگ و بوی فناوری و پیشرفت و زندگی مدرن شهری. معلوم است که شما دهاتی‌ها از این چیزها خوشتان نمی‌آید. شما بوی علف و گاو و گوسفند را دوست دارید.

هوای پاک: ببین دوست شهرنشین من! هوا برای زندگی است. برای نفس کشیدن گل‌ها، درخت‌ها، پرنده‌ها و بچه‌ها. هوا باید اکسیژن داشته باشد، نه سرب و غبار و دوده. دلخور نشو دوست من، اما تو هوا نیستی، گاز سمی هستی.

هوای شهر سرفه‌ای کرد: زندگی فقط گل و درخت و پرنده و گربه نیست. ماشین و موتورسیکلت و کارخانه و نیروگاه و پاساژ هم زندگی است. من اگر مثل تو فکر می‌کردم، الان مردم به جای ماشین شاسی‌بلند باید الاغ و قاطر خاکستری متالیک سوار می‌شدند. به جای پمپ بنزین هم باید در یونجه‌زار سوخت‌گیری می‌کردند!

هوای پاک: این آدم‌هایی که سوار ماشین‌ها هستند، این مردمی که در برج‌های بلند زندگی می‌کنند، حق دارند که هوای پاک تنفس کنند. حتی همین گنجشک‌ها و کلاغ‌های شهری حق دارند که تمیز باشند و در هوای پاک پرواز کنند. این همه ماشین، کارخانه و ساختمان، فرصت زندگی و تنفس در هوای پاک را از آن‌ها گرفته است.

هوای شهر: وای وای وای! سرم درد گرفت، کلافه شدم، چه قدر حرف می‌زنی! اقتصاد و پیشرفت و رفاه و پول مهم‌تر است یا هوای پاک؟ کارخانه خودروسازی مهم‌تر است، یا گنجشک و کلاغ؟ بهتر است برگردی به همان دهات خودت و با کلاغ‌های تر و تمیز آنجا حرف بزنی. راستی اگر دلت خواست می‌توانی این کلاغ‌ها و گنجشک‌های شهر را هم با خودت به دل طبیعت ببری، با آب چشمه بشویی و استریل کنی!

هوای پاک دیگر چیزی نگفت. لبخندی زد و به آغوش طبیعت بازگشت



سرگرمی ژاپنی

Futoshiki

قوانین پازل:

۱. مربع‌های خالی را با عددهای ۱ تا ۶ پر کنید، به گونه‌ای که هر عدد در هر ستون و ردیف فقط یک بار تکرار شود.
۲. علامت‌های بزرگ‌تر و کوچک‌تری که بین مربع‌ها وجود دارند، رابطه بین عددهای داخل مربع‌ها را مشخص می‌کند. یعنی دو مربعی که این علامت بین آن‌ها وجود دارد، باید طوری پر شوند که رابطه برقرار باشد.
۳. پازل فقط یک جواب دارد و این جواب را می‌توان بدون حدس زدن پیدا کرد.

				۶	۲
۲				<	۴
	۲				
۴					
			۵		

مثال

۱	۴	۳	۵	۶	۲
۲	۱	۶	۳	<	۵
۵	۲	۴	۱	۳	۶
۳	۵	۲	۶	۱	۳
۶	۳	۵	۲	۲	۱
۳	۶	۱	۲	۴	۵

پاسخ

فوتوشیکی یک پازل ژاپنی است. ژاپنی‌ها علاقه زیادی به درست کردن و حل کردن انواع پازل‌های مختلف داشته‌اند، از میان این پازل‌ها، مطمئناً پازل «سودوکو» را می‌شناسید.

آیا می‌دانستید؟

در اکثر پازل‌های ژاپنی قانون اصلی سودوکو، یعنی فقط یک بار قرار گرفتن یک عدد در هر سطر و ستون، وجود دارد. در فوتوشیکی هم این قانون هست. فوتوشیکی یک کلمه ژاپنی است به معنی نابرابری!

xxv

△
×
△

آیا می دانستید؟

2x2



۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

زیر نظر علیرضا لبش

رسیده‌ها و Callها

مآئده فرجی / سقر

مدح چیزهای مثبت از کلمات منفی استفاده کنیم، مگر اینکه بخواهیم این کلمات را به ضد یا دشمن نسبت دهیم. پس در انتخاب و گزینش کلمات دقت کن که ادبیات و شعر همین گزینش‌های دقیق کلمات است.

مدت‌هاست که آرام کنج اتاق نشسته‌ام
نمی‌دانم چند ساعت، چند روز یا چند سال گذشته است
فقط به آینه روبه‌رویم خیره شده‌ام
می‌گویند آینه هر چیزی را درست مانند خودش نشان می‌دهد
برای همین است اجزای صورتم هم مانند آینه شکسته‌اند
یک صورت سرد و بی‌روح با موهایی مشک‌تر از همیشه
با چشمانی بی‌رمق و بی‌هدف ولی با همان صاعقه درونی
و لب‌هایی خشکیده نه از بی‌آبی بلکه از بی‌تابی
این بار گل‌های صورتی پیراهنم بیشتر به چشم می‌آیند
نمی‌دانم شاید خبر از بهاری دیگر آورده‌اند
من نگران گل‌های روی پیراهنم هستم

نامه‌های برقی

سیده آرزو سادات، از شهرستان رامسر استان مازندران، متن ادبی زیبا و پرنشاطی برایمان فرستاده است که عطر شالیزارهای شمال و لطافت باران مازندران را در خود دارد. این متن به زیبایی به تصویرسازی و جزئیات‌پردازی پرداخته و مخاطب را با خود به عمق جنگل‌ها و شالیزارهای شمال می‌برد و قطره‌های باران را در سلول‌های تن مخاطب نفوذ می‌دهد. با هم این قطعه زیبا را می‌خوانیم:

این بار با صدای قطره‌های بازیگوش باران از خواب شیرینم دل‌کندم. به سمت تنها پنجره اتاقم رفتم و بخار رویش را کمی پاک کردم.
به منظره روبه‌رویم خیره شدم. برگ درختان نارنج بدجوری زیر باران ذوق می‌کردند و صدای ذوق زده‌شان را به خوبی می‌شنیدم.
گرچه بازیگوشی به زیر شیروانی پناه برد، گویا میانه خوبی با یارمهربان شمالی‌ها ندارد.

بارها از زبان مردان سرد و گرم چشیده این دیار سبز شنیده بودم که باران حکم طلای خیس را برای این سرزمین دارد.
باران مرهم دست شالیکاران در گل فرو رفته شمال و روشنی بخش چشمان جای کاران است. سقف‌های شیب‌دار سرزمین من بدون مهمان ناخوانده‌اش دق می‌کند.

پنجره را کمی باز کردم و دستانم را از حفاظ پنجره بیرون بردم. سردی قطره‌های باران به تکتک سلول‌های بدنم نفوذ کرد و عطر آب و خاک را با شوق فراوان به ریه‌های هدیه دادم. چشمانم را بستم و همراه با موسیقی زیبای باران زیر لب زمزمه کردم: هر لحظه خدا را شکر....

متن زیبایی نوشته‌ای. توصیف حال یک نفر است که حال و هوای خوشی ندارد. اما در پایان اشاره کرده‌ای که با امید به آمدن فصل بهار مانده است. سطر آخر نوشته‌ات که «من نگران گل‌های روی پیراهنم هستم» سطر شاعرانه و دلنشینی است. در هر متن ادبی این سطرهای شاعرانه باید بیشتر باشند. حال چرا این سطر شاعرانه است؟ چون این سطر به‌طور غیرمستقیم به معنا می‌پردازد. هر قدر مستقیم حرف بزنیم، از هنر و شعر فاصله می‌گیریم. هنر و شعر نوعی بیان است؛ بیانی غیرمستقیم و رمزگذاری شده. بیانی که مخاطب را درگیر کشف می‌کند. در این سطر تو به جای اینکه بگویی من نگران خودم هستم یا نگران گل‌های باغچه هستم، گفته‌ای من نگران گل‌های روی پیراهنم هستم. این شیوه علاوه بر اینکه جان‌بخشی به اشیا محسوب می‌شود، نوعی بیان استعاره‌ای است. گل‌های روی پیراهن استعاره از حال و احوال درونی خودت است. بیان ادبی، بیانی آمیخته با صنایع ادبی از جمله استعاره، ایهام، تشبیه، کنایه و... است.

متین فرهنگ / بروجن

نفسم تنگ آمده از دوری‌اش
من ندارم طاقت ناپودی‌اش
از فراغ و دوری‌اش درمانده‌ام
از سپاه و لشکرش جا مانده‌ام
روی ماه او مرا دیوانه کرد
فارغ از این دنیای ویرانه کرد
گر بیایی ظلم‌ها کم می‌شود
هر جهانی عاری از غم می‌شود
پس بیا آقا، بیا ای مهربان
پس بیا ای منجی‌ای صاحب زمان

دوست خویم متین

شعر خوبت را خواندم. خواستهای در وزن و عروض سنتی شعری را تقدیم به امام عصر(عج) بسرایایی. تا حدی هم موفق شده‌ای و تلاشت قابل تحسین است اما در بعضی جاها دچار مشکل شده‌ای. وزن و موسیقی عروضی در بعضی از جاهای شعر از دستت در رفته است و قافیه را هم در بعضی از جاهای شعر باخته‌ای. شعر از کلمات تشکیل می‌شود و در شعر باید کلمات را به دقت گزینش کنیم. مخصوصاً وقتی می‌خواهیم شعری در مدح امام معصوم یا بزرگی بسراییم، باید این دقت‌مان چند برابر شود. ما حق استفاده از هر کلمه‌ای را در هر جای شعر نداریم. مثلاً در بیت اول، نوشته‌ای «من ندارم طاقت ناپودی‌اش» و خواسته‌ای «ناپودی» را با «دوری» قافیه کنی که اولاً این دو کلمه هم قافیه نیستند. دوری با «کوری» یا «مستوری» و ناپودی با «مسدودی» به‌طور مثال هم قافیه است. حالا گذشته از این، استفاده از صفت ناپودی برای امام عصر(عج) واژه درست و بجایی نیست. کلمات بار معنایی دارند و برخی کلمات بار معنایی‌شان مثبت است و بعضی منفی. ما نمی‌توانیم برای توصیف و

فریدا زینالی، از تبریز، همراه همیشگی مجله، شعر کوتاه زیبا و تأثیرگذاری برایمان فرستاده است. در شعر چهار خطی فریدا احساس لطیف و شاعرانه‌ای جریان دارد. شاعر در این شعر از دوستی گلایه می‌کند که قلبش را شکسته است. این شعر لطیف و زیبا را با هم بخوانیم:

به قلمم گفتم:
دیگر اسمش را ننویسد....
وگرنه او را هم
مثل دلم می‌شکند....



قله پرو

کرمانشاه در مجاورت کوه‌های متعددی قرار دارد که یکی از معروفترین آن‌ها «پرو» (پَراب) است. پرو، در واقع جزو رشته‌کوهی است که از همدان شروع می‌شود و به کرمانشاه می‌رسد و تا کردستان امتداد دارد. دامنه‌ها و دره‌های پرو غالباً از گیاهان متنوع مثل بلوط و زالزالک پوشیده شده و نیز زیستگاه جانورانی همچون گل، خاریشت و حتی گرگ است.

غار قاتل!

غار «پرو» که یکی از عمیق‌ترین غارهای جهان است، در ارتفاع ۳۰۰۰ متری کوه پرو قرار دارد. غاری شگفت‌انگیز و بسیار عمیق و بیخ در بیخ که همواره مورد توجه غارنوردان بوده است و برای رسیدن به انتهای آن بسیار تلاش کرده‌اند، اما هنوز به این کار موفق نشده‌اند. غارنوردان زیادی در این راه جان خود را از دست داده‌اند، به همین دلیل غار پرو به غار قاتل معروف شده است.

برای رسیدن به کوه و قله پرو باید از «دوزخ‌ری» و یا «تنگه کنشت» عبور کنید. دوزخ‌ری یعنی راه‌دزدها! تنگه کنشت یعنی تنگه ضومعه! نام‌هایی معماگونه! در تنگه کنشت که بسیار زیباست و خیره‌کننده و دوزخ‌ری، چشمه‌هایی وجود دارند که در اغلب روزهای سال آب گوارایی دارند و محل اتراق و استراحت گردشگران و کوه‌نوردانند.

گیاه‌دانه عشقم، فشرده در دل خاک
چنان که دم به دم می‌دمند، می‌رویم
شهریار

